



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



گزیده‌ای از خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای از دیدگاه عالی‌رتبه معقلو انقلاب اسلامی
بر پایه بی‌شائبه‌ت حضرت امام خمینی (ره) از دید گیسو انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدح خورشید: گزیده ای از خاطرات حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (مدظله العالی) درباره ی شخصیت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

ناشر چاپی:

انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مدح خورشید: گزیده ای از خاطرات حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (مدظله العالی) درباره ی شخصیت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	پیشگفتار
۱۶	فهرست
۲۳	اعتقاد به پیروزی خون بر شمشیر
۲۴	ارتباط و کار امام با مردم
۲۶	ایستادگی باشکوه تنهایی یک تک درخت
۲۸	یک قاعده ی انقلابی
۳۰	نسبت ملت با امام
۳۲	ایمان امام به توده ی مردم و نقش روحانیت
۳۴	امام، قاطع و صریح
۳۶	امام؛ اعلم فقهای و علمای زمان ما
۳۸	دل آشنا با قرآن
۴۰	امام حاضر در صحنه
۴۲	یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع
۴۴	پیروزی در انجام تکلیف
۴۵	تأکید امام: قیام برای وظیفه
۴۷	ابراز خوشحالی امام
۴۸	عدم صدور حکم جهاد
۵۰	ایجاد امید در دل مردم
۵۲	تصمیماتی بر طبق واقعیت
۵۳	امیدواری ناشی از ایمان در همه ی مراحل

- ۵۷ اکسیر وجود امام
- ۵۹ ذکر و نماز تا آخرین لحظه
- ۶۰ صبر و متانت و سعه ی صدر امام
- ۶۲ سخت ترین کار
- ۶۴ هیجان امام از فداکاری های مردم
- ۶۵ احساس رهبران نهضت های اسلامی در فقدان امام
- ۶۶ اهمیت فقاہت و اخلاق از نظر امام
- ۶۷ اثر تهذیب
- ۶۸ یک پیشنهاد خرسند کننده به امام
- ۷۰ خلاصه ی وصیت امام: اتکا به خدا
- ۷۳ اوج توکل و حُسن ظن به خدا
- ۷۴ علت فشار استکبار از نگاه امام
- ۷۵ ملاک حق و باطل
- ۷۶ سندی برای قیام الله
- ۷۸ انس با دعا
- ۷۹ احترام حضرت امام به فقهای پیشین
- ۸۱ غیرقابل توصیف بودن شخصیت امام
- ۸۳ معنای وحدت
- ۸۵ حمایت امام از منتخبان مردم
- ۸۶ همین یک جمله؛ بروید با هم بسازید
- ۸۷ یک حکیم واقعی
- ۸۸ تفسیر امیدبخشانه ی امام از حوادث
- ۹۰ صراحت در عین بلند نظری
- ۹۲ حمایت همیشگی امام از ارکان نظام
- ۹۴ فرمان امام؛ فرمان اسلام
- ۹۵ سنگینی مسؤولیت

- ۹۷ درک عظمت امام
- ۹۹ نمونه در آراستگی و وضع ظاهر
- ۱۰۰ نمونه ای از زهد امام (ره)
- ۱۰۲ سختی اداره ی مملکت
- ۱۰۳ واقعیتی شبیه افسانه ها
- ۱۰۵ مناعت طبع، و پرهیز از مقام
- ۱۰۶ نگاه حکیمانه به حوادث ناگوار
- ۱۰۷ آثار قدرتِ ایمان امام
- ۱۰۸ انضباط، حتی در کارهای شخصی
- ۱۰۹ اشک‌هایی جوانانه و از سر فرزاندگی
- ۱۱۰ استوار و خستگی ناپذیر بودن امام
- ۱۱۱ آثار ایستادگی امام در حفظ ایران
- ۱۱۳ دست قدرت خدا در هدایت کارها
- ۱۱۵ تقید امام به ورزش
- ۱۱۶ تأکید امام بر عدم تفکیک دین از سیاست
- ۱۱۸ صبر عظیم و روشن بینی امام
- ۱۱۹ ابّهت امام در نظر سیاستمداران جهان
- ۱۲۱ بزرگترین کار عالم در سن پیری
- ۱۲۲ تعبد در جوانی
- ۱۲۳ سلیقه ی امام در اداره ی کشور
- ۱۲۵ عرفان و عدم انزوا از سیاست
- ۱۲۶ یک سؤال واقعی
- ۱۲۷ احساس مسؤولیتِ امام
- ۱۲۹ تواضع و حیا در امور عاطفی و معنوی
- ۱۳۰ محفل دل‌های کوشا و مشتاق
- ۱۳۲ اخلاق خوش لازمه ی اهداف بزرگ

- ۱۳۴ تداوم آرمانهای بزرگ و حقیقی
- ۱۳۵ معنی «خرمشهر را خدا آزاد کرد»
- ۱۳۷ توصیه ی همیشگی امام به مسؤولین
- ۱۳۸ طبیعت آزاداندیشان حوزه و امام
- ۱۴۰ وجود خوب و بد در همه ی اقشار
- ۱۴۲ اطمینان امام
- ۱۴۳ شادی امام از همدلی مسلمین
- ۱۴۴ حامیان امام حتی از مخالفان مشرب فلسفی او
- ۱۴۵ امام یک معلم واقعی
- ۱۴۶ مدارا، نصیحت، و برخورد
- ۱۴۸ درباره مرکز

مدح خورشید: گزیده ای از خاطرات حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (مدظله العالی) درباره ی شخصیت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی

مشخصات کتاب

سرشناسه : خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -

عنوان و نام پدیدآور : مدح خورشید: گزیده ای از خاطرات حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (مدظله العالی) درباره ی شخصیت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی / [موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای].

مشخصات نشر : تهران : موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی، 1391.

مشخصات ظاهری : 135 ص.

فروست : گزیده خاطرات؛ 1.

شابک : 45000 ریال: 2-51-2951-964-978 ؛ 60000 ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: بهار 1392.

یادداشت : این کتاب در سالهای 1391-1397 تجدیدچاپ شده است.

موضوع : عبودی، ابراهیم، 1955- م. -- خاطرات

شناسه افزوده : موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای "مد ظله العالی"

شناسه افزوده : موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای "مد ظله العالی".
انتشارات انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره : 1391 4/DSR1691

رده بندی دیویی : 955/0844092

شماره کتابشناسی ملی : 2782228

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

گزیده ای از خاطرات حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای (مدظله العالی) درباره ی شخصیت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی

مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای.

خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی شیوه‌ای دیرینه برای زنده نگه داشتن یادها و دستاوردهای يك ملت است؛ تا آنچه را در گذشته از سرگذراننده چراغی گردد فراسوی آیندگان.

خاطره همواره یادی از گذشته را دربردارد و سرشار از آگاهی و عاطفه است. انتشار خاطرات؛ یعنی انتقال مفاهیم، تجربیات، آداب و ارزشهای يك نسل به نسل‌های دیگر. لذا خاطرات منابع مهم مطالعات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی جوامع هستند. بدیهی است که ارزش و استناد خاطرات به شخصیت راوی خاطره نیز بستگی دارد.

پرداختن به خاطرات حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) با توجه به حضور و نقش فعال ایشان در تاریخ انقلاب اسلامی و در مسیر تحولات و تاریخ معاصر کشورمان، يك ضرورت فرهنگی و ملی است. لذا «مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی» بر آن شد که خاطرات معظّمه را از متن بیانات ایشان استخراج و تدوین نماید و در قالب مجموعه‌ای از خاطرات موضوعی منتشر سازد. اثر پیش روی مشتمل بر گزیده‌ای از خاطرات مقام معظم رهبری در مورد حضرت امام (ره) می‌باشد.

این خاطرات که مقاطع مختلف حیات طیبه‌ی امام خمینی از دوران مبارزات تا سالهای پیروزی و استقرار نظام جمهوری اسلامی و سالهای دشوار دفاع ملت انقلابی و مظلوم ایران در برابر هجوم نظام استکبار در جنگ

تحمیلی را دربرمی گیرد؛ حاوی نکاتی آموزنده از سیره ی مکتبی، انقلابی و اخلاقی امام راحل می باشد که بازخوانی و توجه به آن از شرایط لازم برای شناخت و تداوم راه امام خمینی (قدّس سرّه) است.

«انتشارات انقلاب اسلامی» به یاری خداوند بزرگ دیگر خاطرات معظّمّه در موضوعات مختلف را نیز به مرور تنظیم و به پیشگاه مردم شریف کشورمان تقدیم می دارد. ان شاءالله.

ومن الله التوفیق

ص: 6

- اعتقاد به پیروزی خون بر شمشیر 11
- ارتباط و کار امام با مردم 12
- ایستادگی باشکوه تنهایی يك تك درخت 41
- يك قاعده ی انقلابی 16
- نسبت ملت با امام 81
- ایمان امام به توده ی مردم و نقش روحانیت 20
- امام، قاطع و صریح 22
- امام؛ اعلم فقهای و علمای زمان ما 24
- دل آشنا با قرآن 26
- امام حاضر در صحنه 28
- یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع 03
- پیروزی در انجام تکلیف 32
- تأکید امام: قیام برای وظیفه 33
- ابراز خوشحالی امام 35
- عدم صدور حکم جهاد 36
- ایجاد امید در دل مردم 83
- تصمیماتی بر طبق واقعیت 40
- امیدواری ناشی از ایمان در همه ی مراحل 41
- بهترین پاداش برای امام 34
- اکسیر وجود امام 45

ذکر و نماز تا آخرین لحظه 47

صبر و متانت و سعه ی صدر امام 48

سخت ترین کار 50

هیجان امام از فداکاری های مردم 52

احساس رهبران نهضت های اسلامی در فقدان امام 53

اهمیت فقاہت و اخلاق از نظر امام 54

اثر تہذیب 55

یک پیشنهاد خرسند کننده به امام 56

خلاصه ی وصیت امام: اتکا به خدا 58

اوج توکل و حُسن ظن به خدا 61

علت فشار استکبار از نگاه امام 62

ملاک حق و باطل 63

سندی برای قیام الله 64

انس با دعا 66

احترام حضرت امام به فقهای پیشین 67

غیرقابل توصیف بودن شخصیت امام 69

معنای وحدت 71

حمایت امام از منتخبان مردم 73

همین یک جمله؛ بروید با هم بسازید 74

یک حکیم واقعی 75

تفسیر امیدبخشانه ی امام از حوادث 76

صراحت در عین بلند نظری 78

حمایت همیشگی امام از ارکان نظام 80

فرمان امام؛ فرمان اسلام 82

سنگینی مسؤولیت 83

درك عظمت امام 85

نمونه در آراستگی و وضع ظاهر 87

نمونه ای از زهد امام (ره) 88

سختی اداره ی مملکت 90

واقعیتی شبیه افسانه ها 91

مناعت طبع، و پرهیز از مقام 93

نگاه حکیمانه به حوادث ناگوار 94

ص: 8

- آثار قدرتِ ایمان امام 95
- انضباط، حتی در کارهای شخصی 96
- اشکهای جوانانه و از سر فرزاندگی 97
- استوار و خستگی ناپذیر بودن امام 98
- آثار ایستادگی امام در حفظ ایران 99
- دست قدرت خدا در هدایت کارها 101
- تقید امام به ورزش 103
- تأکید امام بر عدم تفکیک دین از سیاست 401
- صبر عظیم و روشن بینی امام 106
- ابهت امام در نظر سیاستمداران جهان 107
- بزرگترین کار عالم در سن پیری 901
- تعبد در جوانی 011
- سلیقه ی امام در اداره ی کشور 111
- عرفان و عدم انزوا از سیاست 311
- یک سؤال واقعی 114
- احساس مسؤلیتِ امام 115
- تواضع و حیا در امور عاطفی و معنوی 117
- محفل دل‌های کوشا و مشتاق 118
- اخلاق خوش لازمه ی اهداف بزرگ 120
- تداوم آرمانهای بزرگ و حقیقی 122
- معنی «خرمشهر را خدا آزاد کرد» 123

توصیه ی همیشگی امام به مسؤلین 125

طبیعت آزاداندیشان حوزه و امام 126

وجود خوب و بد در همه ی اقشار 128

اطمینان امام 130

شادی امام از همدلی مسلمین 131

حامیان امام حتّی از مخالفان مشرب فلسفی او 132

امام يك معلّم واقعی 133

مدارا، نصیحت، و برخورد 134

ص: 9

تمام شیوه‌هایی که ایشان در طول این مدت مبارزه به کار زدند ابتکاری بود و ابتکاراتی بود که دیگرانی که ناظر بودند همه رد می‌کردند، حتی دوستان ایشان، حتی دوستان ایشان! شما ببینید در ظرف این يك سالِ اخیر چه شیوه‌هایی را ایشان به کار زدند و به کار بردند! همه اش مبتکرانه و همه مثل تیرهایی که درست به هدف می‌خورد؛ يك دانه اش خطا نکرد؛ يك دانه اش اشتباه از آب در نیامد؛ در حالی که اغلب خدشه می‌کردند، تخطئه می‌کردند. آن روزی که اعلامیه‌ی خون بر شمشیر پیروز [است]، آمد، دوستانِ نزدیک ایشان در تهران، در قم دچار تردید شدند که آیا این مصلحت است؟ این جایز است؟ این اعلامیه خوب بود؟ درست است؟ قرص، مثل کوه ایستاد و دیدید که خون بر شمشیر پیروز شد. آن روزی که ایشان رفتند به فرانسه، برای همه شگفت آور بود و هیچ کس به ذهنش نمی‌آمد. آن روزی که ایشان تصمیم گرفتند برگردند ایران، همه دچار دلهره شدند.... و ندیدم کسی را که غیر از این قضاوت داشته باشد. با هر کس برخورد کردیم دیدیم همین‌جور است. خب تمام این تاکتیکها، تمام این شیوه‌های گوناگونی که این ضرباتی که در مواقع حساس این مرد بزرگ، این رهبر بزرگ وارد آورده، تمام ضربات بجایی بوده و این را سرنوشت مبارزه و گذشت کار و گردش کار به ما ثابت کرد.

سخنرانی درباره‌ی سیاست داخلی حزب جمهوری اسلامی (بهار 1358) 1

رهبر و امام ما با آن قدرت الهی بزرگ و با عظمتش مردم را همیشه به حساب آورد. در روزهای اولی که امام از پاریس به تهران وارد شده بودند - یعنی در آن حسّاس ترین لحظات این تاریخ، در آن لحظاتی که تمام نگرندگان جهانی، همه ی ناظران سیاسی ایران را به عنوان کانون بزرگترین حوادث قرن به حساب می آوردند و همه نگران بودند که در ایران چه خواهد شد و چه به وقوع خواهد پیوست. - در آن لحظات حسّاس وقتی وارد شد از اولین لحظات رفت میان مردم. پیرمرد هشتاد ساله استراحت و خواب و آسایش خود را گذاشت به حساب مردم و در اختیار مردم. سیاستمداران آمدند گفتند به آقا بگوئید اینقدر وقتش را صرف مردم نکند، صرف رفت و آمد نکند، صرف دید و بازدید مردم نکند، اجازه بدهد سیاستمداران، متفکران، هوشمندان بیایند بنشینند با آقا صحبت کنند در زمینه ی مسائل بزرگ سیاسی. امام در جواب همه ی اینها گفت من با سیاستمداران و مغزها و کله گنده ها کاری ندارم من با مردم کار دارم. می آیند، بیایند توی مردم و او درست فهمید، و او درست تشخیص داد و اگر قرار بود پای صحبت سیاستمداران بنشیند هنوز که هنوز است ما بایستی از مجلس شورای غیر ملّی نطق آقای بختیار را بشنویم. آمد با مردم رو برو شد، بین او و مردم حفاظ و حجابی نبود، صد بار هزار بار گفتند آقا جان شما در خطر است، گفت بگذارید در خطر باشد من اگر کشته هم بشوم برای این ملّت نافع خواهد بود. بدون حفاظ،... در مقابل هزارها هزار

مردم ایستاد با آنها صحبت کرد؛ زن‌ها، مردها، کودکان آمدند بچه‌ها را از بغل‌ها گرفت بوسید، نوازش کرد، به مادرهایشان به پدرهایشان برگرداند، میان مردم آمد، با مردم کار خود و تلاش خود را ادامه داد، روی مردم حساب کرد و دیدید که پیروز شد.

سخنرانی با عنوان اهمیت هوشیاری عمومی در مقابل توطئه‌ها 1358/05/24

ص: 13

روزی بود که رهبر عزیز ما تنهای تنها بود؛ دو گروه مبارز در این مملکت بودند، هر دو تر رهبر ما را رد می کردند، قبول نداشتند. يك عده سیاسيون راحت طلب پشت ميز نشين بر روی بستر راحت استراحت كن؛ آنهایی که عادت کرده بودند بنشینند، بخورند، بورس بگیرند، آقایی کنند با تبختر و تکبر يك کلمه حرفی بزنند، وجیه المله بشوند، يك وقتی هم در يك جریان سیاسی يك کلمه ای بگویند، اما در دسری قبول نکنند. اینها با شیوه ی رهبر ما مخالف بودند، می گفتند آقا بیخود این همه به پر و پایه ی شاه می پیچند، شاه که رفتنی نیست از این مملکت. اقلأ اگر شاه را رد می کنند نیابت سلطنت را قبول کنند. امام قرص ایستاد، گفت هر کسی که شعار ما را قبول نمی کند به ملاقات ما نیاید. اذن دخول امام در پاریس برای رجال سیاستمدار پر مدعا این بود که باید اول سلطنت را و پادشاهی را در ایران رد بکنند، محکوم بکنند، بعد بتوانند بار بیابند و به خدمت امام بروند؛ حتی حاضر نبود با اینها صحبت بکنند، مذاکره بکنند، قرص ایستاد؛ این يك گروه. گروه دیگر گروهی بودند که با ادعای تندروی و چپ روی و فداکاری در میدان مبارزه ظاهر می شدند، طرفدار جنگ مسلحانه، تنها ره رهایی جنگ مسلحانه است. می گفتند آقا بی خود اصرار می کند، با اینجورها این مبارزه به پیروزی نخواهد رسید، بی خود معطل نشوید؛ باید جنگ مسلحانه، باید تفنگ به دست بگیریم. باید مردم

بسیج عمومی بشوند. هر کسی را که فکر می کردند ارتباطی با امام دارد دورش را می گرفتند فریاد می کشیدند که ما را مسلح کنید. البته این توده ی مردم بودند غالباً که می گفتند ما را مسلح کنید، اما تز مال گروههایی بود که شعار جنگ مسلحانه را شعار خودشان قرار داده بودند. می گفتند فایده ای ندارد، تا سلاح دست نگیرید، تا مردم را مسلح نکنید، شاه از این مملکت رفتنی نیست. امام هیجان زده نشد، دستپاچه نشد، خطّ مشی خودش را گم نکرد، راه خودش را ادامه داد؛ گفت با مبارزه ی سیاسی آنچنان ضیق خنّاقی برای این رژیم درست می کنیم که یا خودکشی کند یا مجبور به فرار بشود، و دیدیم که شد. گروههای مبارز در این مملکت مخالف تز امام بودند. بگذریم از گروههای راحت طلب فرصت طلب مرتجعی که اساساً ضدّ مبارزه می اندیشیدند و هر گونه مبارزه ای را محکوم می کردند؛ آنها که هیچ. اما تنها و به تنهایی يك اُمَّت «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» (1) خودش تنها يك اُمَّت بود. با شكوه تنهایی يك تك درخت، در يك كوير لم يزرع که بر طوفانها و شنها و آفتابهای داغ و سوزان و تشنگیها و بی آبیها پیروز می شود و فضا را سرسبز و معطر می کند، ایستاد. ایستاد و مبارزه را به این جا رساند.

سخنرانی با عنوان جلوه ی سرگذشت دیرین مبارزات پیغمبران در زمان ما 1358/05/31

ص: 15

1- . سوره ی نحل، آیه ی 120.

برادران و خواهران! ما از قدیم يك فرمولی داشتیم، آن فرمول این بوده که هر نهادی، هر حرکتی، هر جریانی که از طرف دشمنان انقلاب و دشمنان مردم و دشمنان اسلام تقویت شد، آن نهاد، آن انقلاب باطل است، یا لاقبل رگه ای از باطل در او هست و هر نهادی و هر جریانی و هر جمعیتی که از طرف دشمنان انقلاب مورد تعریض قرار گرفت، آن جریان حق است، آن جریان، رشد است، آن جریان درست است. باید تعقیب کرد، باید تقویت کرد، باید حفظ کرد. مردم این فرمول را سالهاست فهمیدند، امام - يك وقتی با اعضای شورای مرکزی حزب (1) رفته بودیم خدمتشان یکی از برادران اظهار کرد یا در ضمن صحبتهاش بود که مثلاً طرح، تحمیلهایی می شود به حزب، حملاتی می شود، کسانی حمله می کنند، - فرمودند که از این حملات همیشه به ما هم می شده. و ما از این حملات سود می بردیم. می گفتند که من در سال 42، 43 برای شاه پیغام دادم که تو و دستگاه ساواکت که این قدر مرا می کوبید این به نفع من است. برای خاطر این که مردم به اصالت و حقانیت من اعتقاد پیدا می کنند، می فهمند که ما درست می گوئیم، اگر درست نمی گفتیم شما اینقدر ما را نمی کوبیدید. و به ما می گفتند که چون شما مورد حملات

ص: 16

و هجوم و ضربات هستيد پس راهتان، راه درستی است. حقانيت خودتان را بفهميد و درك كنيد. و اين يك واقعيت است. اين فرمول برای ما يك فرمول حجّتی است.

سخنرانی با عنوان ضرورت و تداوم تشکیلات 1358/11/23

ص: 17

ملت با شخص امام ارتباطشان چه جور است واقعاً، ارتباط عاشق و معشوق است، واقعاً ملت عشق می ورزند به امام.

شاعری را من دیدم که در روزهای بیماری امام که تازه آمده بودند به تهران که خب در آن وهله ی اول يك لحظاتی امام در تلویزیون دیده شدند بعد دیگر ده پانزده روز فاصله شد، این شاعر آن وقت در مسافرت بوده، ظاهراً همان دفعه ی اول هم مثلاً شاید چهره ی امام را، [زیاد] ندیده ده پانزده روز چهره ی امام را که معمولاً هر هفته یکبار دوبار در تلویزیون ظاهر شدند و برای عده ای صحبتی کرده بودند و این را ارائه می دادند، این را ندیده بود، يك شعری يك قصیده ای گفته که واقعاً دل سنگ را آب می کند که ای امام عزیز ای امام بزگوار من پانزده روز است که از تو چهره ای ندیدم، تو را ندیدم و يك قصیده ی عجیب است. خب ببینید شعر تبلور احساسات يك ملت است، شعر بیخودی نمی جوشد، وقتی يك شاعر يك شعر می گوید، در حقیقت يك اندیشه، يك فکر، يك احساس در جامعه جای می افتد آن وقت شاعر آن جامعه آن شعر را می گوید، قراردادی نیست طبیعی است. به تحمیل و به زور نمی شود يك اندیشه ای را داد به يك شاعری که این را بگو.... و این در جامعه ما به صورت يك عرف است این احساس وجود دارد خب این رابطه ی ما [است] بین مردم و امام این کیفیت صمیمیت و رفاقت و دوستی ما

بین مردم و دولت و دولتی که بر سر کار است و شورای انقلاب، این ارتباطات از اختصاصات این انقلاب است و آن هم موضع گیرهایش در مقابل دشمنان خارجی. لذاست که این انقلاب شما امید ایجاد کرده واقعاً امید ایجاد کرده یعنی واقعاً دریچه ای باز شده. خب لذا شرق و غرب در مقابل این انقلاب ایستاده اند دارند کارشکنی می کنند مقابله می کنند معارضه می کنند. خدا هم کمک می کند، الحمدلله

سخنرانی در سمینار انقلاب فرهنگی در کانون توحید با عنوان عمل زدگی (1359/02/09)

ص: 19

ایمان امام به توده ی مردم و نقش روحانیت

امام می خواهند پایه ای برای این حکومت گذاشته بشود که دیگر این کارهای کوچک و جزئی به عنوان يك گره و به عنوان يك مشکل در نیاید و این فقط به این است که مسؤلان، وزیران، نخست وزیر، معاونان، سطوح بالای دولتی از این معیارها برخوردار باشند. این معیارها چیست؟ ایمان به اسلام، ایمان به انقلاب، ایمان به کرامت و ارزش این توده ی عظیم ملت، برای این ملت حساب باز کردن. نگویند که این توده ی مردم و عوام مردم در جنب قشر روشنفکر و تحصیلکرده ارزشی ندارند، نه، این غلط است، این برخلاف مبنای انقلاب ماست و لذا می بینید که امام روی همین توده ی مردم تکیه می کنند. يك روزی بعد از يك سخنرانی که امام مبالغی صحبت کرده بودند، ما خدمتشان شرفیاب شدیم. حقیقت این است که آدم نگران است از این که امام زیاد و بلند و با شور و هیجان صحبت کنند. ایشان از يك بیماری قلبی تازه برخاستند و آدم نگران می شود، طبیعی است، همه، هر کسی توجه پیدا کند نگران می شود. خدمتشان عرض کردیم که خوب است شما يك قدری این سخنرانیها، این صحبتها را کم کنید. لاقلاً اگر قرار است صحبت بفرمائید، طولانی صحبت نکنید، يك ربع ساعت مثلاً. نه سه ربع ساعت و يك ساعت که گاهی دیده شده در همین اواخر، ایشان فرمودند که من آرام صحبت می کنم. بعد فرمودند وقتی که عدّه ای از همین مردم، از همین عامه ی مردم این جا می آیند، من نمی توانم بروم و برایشان صحبت نکنم. این ایمان به توده ی

مردم است و بدانید که اگر این ایمان به توده ی مردم نبود این انقلاب حالا حالاها پیروز نشده بود. به دلیل این که این مملکت سابقه ی انقلاب زیاد داشته، مبارزه و جنبش در این مملکت زیاد شده. در تمام این جنبشها آنچه متکی به مردم بود، پیروز شد. آنچه متکی به يك قشر خاص بود، سرکوب شد و انقلاب خود ما تا آن وقتی که دقیقاً به سطح توده ی مردم کشیده نشده بود، يك انقلاب ناپایدار و متزلزل بود و معلوم نبود که بشود پیروز بشود. دستگاه جبار سرکوب می کرد و هنر روحانیت که امام این همه روی روحانیت تأکید می کنند این است که روحانیت توانست و می توانست انقلاب را به زوایا و اعماق جامعه بکشاند. این حکیم بزرگ که من تعبیر حکمت را برای امام شایسته ترین می دانم «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»⁽¹⁾ آن حکمت الهی به معنای واقعی کلمه در این مرد بزرگ و استثنائی وجود دارد، خوب می داند که چه می گوید و می فهمد که چرا می گوید؛ این همه تأکید امام روی روحانیت به خاطر این است.

سخنرانی با عنوان مسأله ی امامت و پیشوایی (نیمه شعبان) 1359/04/12

ص: 21

1- . سوره ی لقمان، آیه ی 12. و به راستی، لقمان را حکمت دادیم.

در مقابل دنیا ما نباید دچار رودربایستی بشویم؛ این يك واقعیت است که ما بسیاری از چیزهایی که جزو عرف فرهنگ سیاسی دنیاست نمی توانیم قبول کنیم. با فرهنگ ما، با ایدئولوژی ما، با فکر ما نمی سازد؛ نمی توانیم قبول کنیم؛ این را صریح به دنیا بگوئیم. با زبان دیپلماسی اگر با سیاستمداران جهانی حرف می زنیم جوری نباشد که حقایق و اصول مکتب فراموش بشود. ما به دنیا بگوئیم که ما آن آزادی و بی بندوباری ای را که دنیا امروز برای زن و مرد قبول کرده است قبول نمی کنیم، خجالت نکشیم. ما به دنیا بگوئیم که شیوه ی حکومت کردن و شیوه ی اقتصاد را - که چه در شرق و چه در غرب هر کدام به نحوی رائج است - قبول نداریم، شرممان نیاید - و متأسفانه بعضی از رجال سیاستمدار ما این اصل را در نظر نمی گیرند؛ گویا که از مردم دنیا و چهره های دنیا خجالت می کشند - همچنانی که امام این امت خجالت نکشید، صاف و صریح حرفش را زد. آن روزی در این مملکت گفت ما سلطنت نمی خواهیم که هیچکس از این سیاستمداران پُرمدعای امروز به خود جرأت نمی داد حتّی فکرش را بکند. صریح و قاطع حرفش را گفت؛ ما هم صریح و قاطع حرفمان را بزنیم. ما معتقدیم به اسلام، ما معتقدیم به حکومت اسلامی، ما هر حکومتی و هر اندیشه ای که توحید را و اسلام را و خدا را قبول ندارد، کفر می دانیم و کافر می دانیم؛ این را بگوئیم به مردم - به مردم عالم - شرممان نیاید. این نوعی وجاهت طلبی است که انسان سعی کند در دنیا به عنوان

يك چهره ی بانزاکت سیاسی معروف بشود، و می بینید امام یکی از اسرار قدرت و توان الهی اش این است که این ملاحظات را هرگز نکرده. سیاستمدار برجسته ی دنیا اول قدرتمند عالم، یعنی رئیس جمهور امریکا بر می دارد نامه ی خصوصی می فرستد، امام می دهد نامه را در رادیو می خوانند. این خلاف عرف و نزاکت بین المللی است، اما این کار را می کند. ما با امریکا نمی توانیم بسازیم، ما با روسیه هم نمی توانیم بسازیم. ما با این قدرتهای بزرگ نمی توانیم بسازیم، با قدرتهای کوچک کاری نداریم. اگر قدرتهای کوچک هم بخواهند به ما تعریض کنند با آنها هم سر سازش نداریم، این را انسان صریح در دنیا بگوید؛ مرگ یکبار، شیون یکبار. لذا می بینید در اظهارات مقامات مقید و پابند به اصول و روشهای امام این شیوه وجود دارد که قاطع و صریح اعلام می کنند که ما در مقابل شرق و غرب ایستاده ایم.

سخنرانی با عنوان مفاهیم اسلامی 1359/4/27

ص: 23

این رهبر عظیمی که امروز این جامعه را دارد هدایت میکند و نوزده سال است که این انقلاب را - از سال 41 تا امروز - دارد هدایت میکند و حرکت میدهد، اعلم علمای زمان ماست، اعلم فقهای زمان ماست. این را کسی دارد به شما میگوید که پای درس بسیاری از فقهای زمان ما و بسیاری از فقهای که قبلاً رفته اند نشسته. بنده درسهای همه ی این فقهای را که شما می شناسید - الا ما شدّ منها و ندر - دیده ام و اعتقاد بنده این است که امام، اعلم یعنی افقه از اینهاست؛ البته بسیاری از این بزرگوارها، مجتهدهای قطعی و مسلّمند و در این شك نیست؛ اما خب، فقیه و افقه داریم دیگر.

این بزرگواری که فقیه ترین است و علاوه ی بر فقاہت، در فلسفه و عرفان و علوم این چنینی هم وارد است و درس خوانده و درس گفته، از زمان جوانی و نوجوانی - یعنی از سنین شماها - در مسائل سیاسی وارد بوده؛ از همان دوران جوانی در مسائل سیاسی وارد بوده. ایشان با سید حسن مدرّس، سیاستمدارِ روحانیِ عظیم ارتباط داشته؛ ایشان در سنین نزدیکِ چهل سالگی - در سال [1323] - آن نوشته را توی دفتر یادبود مرحوم وزیرِ یزد نوشته. (1) ایشان در

ص: 24

1- . حجة الاسلام والمسلمین سیدعلی محمد وزیری از روحانیون فاضل یزد بود که به خرید و گردآوری کتابهای دینی و علمی و تاریخی، از جمله کتب و نسخ خطی علاقه ی وافر داشت و یکی از خدمات ارزنده ی ایشان نیز ساختن و پرداختن کتابخانه ای معظم و جامع در یزد بود. مرحوم وزیری به ابتکار شخصی، دفتر ویژه ای را فراهم کرده بود و در اختیار اهل علم و معرفت قرار میداد تا آنان حدیثی، موعظه ای و پند و اندرزی را با خط و امضای خود در آن دفتر بنویسند. ایشان در 15 اردیبهشت 1323 شمسی و در سالهای آشفستگی ناشی از جنگ جهانی دوم، با امام خمینی دیدار کرده همین تقاضا را با ایشان در میان میگذازد. امام خمینی نیز نوشته ی ارزشمند و هدایتگر و تأثیرگذاری را با دستخط خویش فراهم آورده، به وی هدیه میکنند. مرحوم وزیری نوشته ی امام خمینی را با توجه به مفاهیم سیاسی و انقلابی آن در سالهای اختناق دور از انظار نگهداری میکرد و برای مطالعه در اختیار دوستان مورد اعتماد قرار میداد. ر. ک: صحیفه ی امام، ج 1، ص 21

سنین نزدیک چهل سالگی يك نوشته ای دارد که شما آن نوشته را که نگاه کنید، ایشان را يك انسان انقلابی سیاستمدار آگاه از همه ی مسائل عمده و امّات مسائل سیاسی خواهید دید. آن نوشته را بنده به خط خود ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری در یزد دیده ام که الان هم جزو نفائس است و در یزد هست. ایشان دو سه صفحه نوشته اند و از این آیه ی شریفه شروع کرده اند: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ (1) ایشان این آیه را عنوان کرده اند و بعد درباره ی «قیام لله» بحث مفصّلی کرده اند و این آیه را درست منطبق کردند با وظیفه ی اجتماعی و انقلابی مردم در زمان خودشان. این انسان، اینجور در تفکر انقلابی و جهتگیری انقلابی، وارد و مصمّم و آگاه و خبیر است.

در دیدار اساتید و طلاب مدرسه ی علمیه ی مرحوم حاج ملا محمد جعفر (مدرسه ی آیت الله مجتهدی) 1360/09/29

ص: 25

1- . سوره ی سبأ، آیه ی 46. بگو من فقط به شما يك اندرز میدهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید.

امام که آمده بودند ایران - سال 57 - خب ما اول يك نظر امام را دیدیم، روزی که ایشان وارد شدند امام را آن جا زیارت کردیم بعد هم شب که آمدند مدرسه ی رفاه يك نظر دیدیم، نزدیک هم نرفتم که مبادا مزاحمشان بشویم که همه ی دورشان را گرفته بودند، می بوسیدند، من گفتم، من يك نفر حداقل اذیت نکنم امام را، نرفتم، [گفتم] بعد می رویم خدمت امام. فردا شبش بود ظاهراً، یا یکی دو شب بود که آن مدرسه ی علوی بودند، فرستادند ما را خواستند، بنده و بقیه ی برادرانی که عضو شورای انقلاب بودیم ماها را خواستند. من وارد اتاق شدم، سر شب بود دیدم امام نشستند پشت قرآن دارند قرآن می خوانند. حالا کی است؟ دو سه روز بعد از ورود امام، آن روزهایی که شماها لابد یادتان هست در خیابان ایران و آن محوطه ی اطراف چه خبر بود از جمعیت و ولوله ی جمعیت. امام مراجعات به او شده، آمده اند، رفته اند. حالا غیر از این که مردم آمده اند مراجعه کردند، افراد خصوصی، سیاستمداران، روحانیون، - نمی دانم - دوستان قدیمی، افراد متفرقه آمدند خدمت امام، یکی پیشنهاد کرده، یکی پرسیده، یکی چیزی گفته، مرتب مشغول بود امام. سرشب ایشان در این همه غوغا که حالا بعدش هم باز يك عده ای بخواهند ملاقات کنند، يك عده ای کار دارند، تا آخر شب باز امام کار داشت، در همه ی این غوغاها بعد از نماز مغرب و عشا ایشان نشسته بودند در يك اتاق تنها

انگار که در این دنیا هیچ خبری نیست قرآن را باز کرده بودند، مشغول قرآن خواندن بودند. یعنی امام يك روز هم قرآن خواندن یادشان نمی رفت؛ مرتب قرآن می خواند. ببینید این دل با قرآن آشناست که این جوری است.

درس تفسیر قرآن کریم 1360/11/09

ص: 27

خدا و رهبری اسلامی در هر مسأله ای و پدیده ای از پدیده های مردم، حاضر و ناظر است؛ معنای رهبری این است. حالا رهبری پیغمبر البته به هدایت الهی است... اگر قرار است که يك جامعه ای داریم، يك امتی داریم که این امت در رأسش يك امامی هست، این امام بایستی همه ی مشکلات مردم را آن جایی که به او ارجاع می شود و او باید حل کند، باید حل کند، همه جا حاضر باشد. ببینید در همین دوران مبارزه هم همین جور بود! امام در هر جایی که يك مسأله ای پیش می آمد حضور داشت، هیچ جا نبود که انسان را دچار سردرگمی بکند. مثلاً قضیه ی سینما رکس آبادان پیش آمده، حالا همه سردرگم اند که قضیه چیست؟ چه موضعی باید گرفت؟ چه کار باید کرد؟ آیا دولت این کار را کرده؟ آیا - نمی دانم - عراقیها کردند؟ خرابکارها کردند؟ ناگهان زودتر از همه اعلامیه ی امام می آمد. هنوز دیگرانی که در ایران بودند، حتی مبارزین اعلامیه نداده، اعلامیه ی امام در دست مردم بود. اتفاقاً همین مثالی که زدم، فراموش نمی کنم ما جیرفت بودیم آن وقت، تبعید بودیم در جیرفت در این جریان سینما رکس. بنده بودم، آقای مرحوم ربانی شیرازی رحمة الله علیه ایشان بودند، آقای ربانی املشی بودند، عده ای بودند از دوستان. [خبر] قضیه ی سینما رکس به ما رسید. ما نشستیم با هم مشورت کردیم گفتیم بیائیم ما يك اعلامیه درست کنیم؛ البته اعلامیه ی مخفی، یعنی شبنامه نه به امضا؛ - به نظرم اینجوری می رسد - که اعلامیه را منتشر کنیم و

با يك امضای - مثلاً - کلی بفرستیم قم و اینها چاپ بشود که مردم در جریان قرار بگیرند. نشستیم و اعلامیه ای با نظر همدیگر تهیه کردیم و فراهم کردیم و بعد مثلاً گفتند این جایش اشکال دارد، آن جایش را درست کردیم و آن جایش عیب دارد، آن جایش مثلاً عیش را برطرف کردیم، یکی دو روز طول کشید تا آمدیم اعلامیه را بدهیم تایپ کنند؛ پلی کپی کنند؛ اعلامیه ی امام رسید دستمان، به کجا؟ به جیرفت. یعنی مثلاً چهار روز، پنج روز از حادثه نگذشته امام حاضر بود، در جیرفت حاضر بود. در تمام دوران مبارزه این مسأله وجود داشت. در همه جا، واقعاً! این يك حقیقت شگفت آوری است، در همه جا حاضر بود. بعد از انقلاب هم همین جور بود. بعد از انقلاب تمام قضایایی که برای این ملت سرنوشت ساز بود و برای این ملت مسأله بود و رهبری امام را لازم داشت، امام حاضر و ناظر بود.

جلسات تفسیر سوره ی مجادله 1361/2/17

ص: 29

یکی از خاطرات تلخ بنده که حالا چون مدتها گذشته تدریجاً از تلخی هم خارج شده، این است که در جلسه ی شورای عالی دفاع، فرماندهان متفقاً گفتند که ما برای مدت بیست روز یا بیست و پنج روز بیشتر مهمات و سلاح نداریم، که این خیلی ما را نگران کرد. یکی از فرماندهان گفت که اگر بجنگیم بیست روز یا بیست و پنج روز، اگر جنگ قطعی نکنیم اما همین طور تبادل آتشی، بکنیم سه ماه، بیشتر [مهمات] نداریم. خیلی در جلسه ی شورای عالی دفاع این حرف به صورت تلخی ادا شد و یادم می آید آن روزهایی بود که داشتیم راجع به پیشنهادهایی که از طرف بعضی ها شده بود برای صلح، مذاکره می کردیم. بنی صدر گفت که خوب است قبل از مذاکرات از فلانی - یکی از فرماندهان - پرسیم ببینیم وضع مهمات ما چگونه است. رو کرد به او، آن هم خیلی خونسرد این مطلب را بیان کرد، به نظر می رسید يك پیش جلسه ای قبلاً درست شده بود راجع به این مسأله قبلاً صحبت شده بود و هماهنگی کامل انجام گرفته بود، طبعاً وقتی که ما اگر می خواستیم بجنگیم بیست روز بیشتر مهمات نداشتیم اگر همین طور تبادل آتش می کردیم سه ماه دیگر،... باید صلح می کردیم دیگر و الا بعد از سه ماه باید دستهایمان را بالا می گرفتیم مثلاً، يك همچنین چیزی. خیلی جلسه تلخ شد، اوقات ماها خیلی تلخ شد و يك مقداری اعتراض کردیم من ناگهان از يك چیزی یادم آمد، يك خاطره ای یادم آمد و آن این بود که در روزهای اول جنگ يك روز من رفتم خدمت امام،

امام به من گفتند که ما چند تا تفنگ داریم؟ تفنگ، تفنگ انفرادی چند تا داریم؟ این را شما تحقیق کنید به من بگویید. من آمدم فوراً جمع کردم همه ی برادران فرمانده را گفتم که امام فرمودند مشخص کنید ما چند تا تفنگ داریم؟ اینها هم گفتند باشد چشم فوری به همه جا ابلاغ شد، به نیروی زمینی، نیروی هوایی - نمی دانم - ژاندارمری، فلان يك عددی را به من گفتند که اگر بگویم این عدد را به شما، شماها از تعجب خنده تان می گیرد که ما این قدر فقط تفنگ داشته باشیم. من هم قبول کردم چون به نظر من عدد زیادی بود، هنوز روزهای اول جنگ بود ما درست آزمایش نکرده بودیم سلاح و مهمات و آدم و جنگ و این چیزها را، برایمان خیلی زیاد بود، چندین هزار مثلاً تفنگ، من رفتم خدمت امام گفتم که آقا این فهرست این تفنگهاست. این قدر در نیروی زمینی است، این قدر در نیروی هوایی است، و... خواندم برای امام، امام يك تأملی کردند و يك نگاهی کردند و با يك لحن بسیار خاطر جمعی گفتند خیلی بیش از اینهاست، خیلی بیش از اینهاست من تعجب کردم که امام چطور با نفس گرم می گویند خیلی بیش از اینهاست، بعد امام از حرف تفنگ خارج شدند گفتند که این را بدانید اسلحه و مهماتی که در این کشور ذخیره شده از پیش، برای مقابله ی با قدرتی مثل روسیه تعبیه شده. خیلی بیش از این حرفها ما سلاح و مهمات داریم بروید بگردید پیدا کنید. من این حرف را در آن جلسه ی شورای عالی دفاع یادم آمد بعد دلم يك امیدی گرفت شاید [این خاطره را] هم نقل کردم یا نقل نکردم یادم نیست، گفتم که شما آقایان خیلی اوقات شده که... يك رقم هایی گفتید، نه این جورها هم نیست ما خاطرمان جمع است، جلسه را تمامش کردیم.

مصاحبه با روزنامه ی جمهوری اسلامی و پیام انقلاب در سالگرد جنگ تحمیلی 1362/06/16

دیروز یکی از برادران عزیزی که در پاریس خدمت امام بودند برای من نقل می کردند. در پاریس خبرنگارها از امام پرسیدند شما چقدر امیدوار به پیروزی خودتان هستید؟ امام خطاب به خبرنگارها گفتند ما همین الان پیروزیم. این را امام در وضعی گفت که شاه هنوز امیدوار بود که کماندوهای امریکایی بریزند مردم را قتل عام کنند احتمالش هم بود ممکن بود بکنند، در همان شرایط امام گفت ما پیروزیم. چرا پیروزیم؟ چون آن شخصی که تکلیفش را انجام داده و موفق شده که تکلیفش را انجام بدهد پیروز است.

بیانات در جمع امت شهیدپرور مشهد به مناسبت شهادت امام رضا (ع) (1363/9/3) 1

ما بارها از امام عزیز و معلّم دین و اخلاقمان این جمله را شنیدیم. بارها امام گفتند که ما برای نتیجه اقدام نمی کنیم، ما برای وظیفه اقدام می کنیم. ما اقدام می کنیم برای این که وظیفه مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر از روی اخلاص باشد ما را به نتیجه هم خواهد رساند. همچنانی که دیدیم در بزرگترین آزمایش این ملت - یعنی حادثه ی واژگون کردن نظام دوهزاروپانصد ساله ی ستمشاهی - خود این امام عزیز و لشکر عظیم او که همین توده ی امت حزب الله بودند با دست خالی به نتیجه هم رسیدند. من يك وقتی از امام سؤال کردم - همین چند ماه قبل از این - گفتم شما از کی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید؟ چون درسهای حکومت اسلامی امام سال چهل و هفت در نجف ایراد شد و نواریش آمد این جا و تغییر حکومت اسلامی را ما در کلمات ایشان ندیده بودیم. من گفتم مبدأش کی بود؟ ایشان گفتند که من دقیقاً یادم نیست که مبداء کی بود، امّا آن نقطه ی مورد توجه این است. گفتند هر وقتی که من هر چیزی را احساس کردم وظیفه است آن را انجام دادم، خدای متعال خودش جور آورد. یعنی خاصیت «من كان لله كان الله له» همین است. وقتی انسان احساس می کند وظیفه اش است این کار را انجام می دهد، و مجموع این کارهایی که بر طبق تشخیص وظیفه - آن هم بوسیله ی يك فقیه، يك فقیه عظیم الشان - انجام می شود يك تسلسلی از يك

کارهای منظم در می آید که منتهی می شود به حکومت اسلامی و نظام اسلامی و یک چنین انقلابی.

در صبحگاه سپاه پاسداران در پادگان قصر فیروزه 1364/7/2

ص: 34

در سال پنجاه و نه بنده از این لباسهای فرم سربازی یا بسیجی می پوشیدم زیر قبا می آمدم تهران. از مناطق جنگی که غالباً در آن سال آن جا بودم. هر دفعه می آمدم می رفتم خدمت امام گزارشی عرض می کردم. اولین باری که با این لباس که البته رویش قبا پوشیده بودم رفتم خدمت ایشان. ایشان شدیداً متأثر شدند، گفتند يك روزی بود که این لباس - لباس جُندی(1) خلاف مرّوت محسوب می شد. اگر عالمی لباس جُندی - می پوشید پشت سرش نماز نمی شد خواند خلاف مرّوت بود. از کتب فقهیه هم مثال زدند برای خلاف مرّوت به لباس جُندی. اما امروز روحانیت اسلام افتخار می کند که این لباس را می پوشد شدیداً ایشان متأثر شدند و ابراز خشنودی و خوشحالی کردند حقیقت همین است. آن جُندها واقعه هم این بود که پوشیدن لباسشان خلاف مرّوت، بلکه خلاف عدالت بود. اما جُند امام زمان لباسش از همه کس مناسبتر برای ماست، که ادّعی این را داریم و کوشش را زدیم که ما لشکر امام زمانیم،

سخنرانی در اجتماع 1200 نفری طلاب حوزه ی علمیه ی قم اعزامی به جبهه (1366/8/29) ۱

ص: 35

سال گذشته، - 1366 - سپاه پیشنهاد کرد که امام حکم جهاد صادر کنند، يك پیشنهاد مُدَوّنی هم دادند به شورای عالی پشتیبانی گفتند که امام حکم جهاد صادر کنند، افرادی بین شانزده سال یا هیجده سال تا چهل سال، همه بیایند جنگ، و آموزش ببینند ما می خواهیم 1500 گردان تدارك ببینیم. در شوراهاى پشتیبانی بنده مخالف بودم، من تنها کسی بودم که با این فکر مخالفت می کردم، من گفتم من مخالفم، دلایلی هم داشتم البته برادر عزیزمان آقای هاشمی صد در صد مدافع بود ما با این که نظراتمان خیلی به هم نزدیک است، گاهی اوقات سر يك چنین چیزی يك اختلاف اینجوری پیدا می شود بین نظرات ایشان و بنده، ایشان صد در صد گفتند که نخیر، این خوب است. ایشان گفتند خب رهبری امام یعنی همین، رهبر یعنی همین، معجزه اش را بگذار رهبری نشان بدهد، من خوفم از این بود که اگر حکم جهاد صادر بشود ما نتوانیم جذب کنیم مردم می آیند ما نمی توانیم جذب کنیم می ماند رو دستمان آن حکم هم باطل می شود. بعد من گفتم که خب ما داریم در شورای پشتیبانی برای امام تکلیف معین می کنیم. ما می گوئیم ایشان صادر نکنند شما می گوئید ایشان صادر بکنند. خود امام که زنده است ما برویم بگوئیم آقا شما خودتان چه مصلحت می دانید، همه پسندیدند. بنا شد که بنده با آقای هاشمی برویم خدمت امام. رفتیم امام گفتند که نه حکم جهاد که من صادر نمی کنم شماها هم هیچ وقت به این فکر نیافتید. یعنی ایشان اهمیت قضیه ی حکم جهاد

عمومی را خیلی زیاد [می دانستند]، گفتند نه این مصلحت نیست خود شماها [اقدام] بکنید که منجر شد به آن حرکتی که بنده با آقای هاشمی و برادرهای دیگر مسؤول راه افتادیم در شهرستانها، این جا، آن جا که الحمدلله خیلی هم خوب شد یعنی واقعاً طرح نمره بندی از حضور مردم خیلی خوب شد

پرسش و پاسخ در جمع فرماندهان لشکر المهدی (عج) 1367/5/14

ص: 37

در همین محیط - محیط ملکوتی و مقدّس - آنچنان سیطره ی ظالمانه ی حکومت طاغوت، شدید بود که در زیر سایه ی علی بن موسی الرضا [علیه السلام] کسی جرأت نمی کرد از آرمان ائمه ی معصومین و از جهتگیری علی بن موسی الرضا [علیه السلام] [سخن بگوید] مسجد گوهرشاد، این صحنین شریفین، این حرم مطهر، این دستگاه آستانه پایگاهی بود برای دشمنان اسلام و دشمنان علی بن موسی الرضا. در آن شب عاشورای تاریخی در سال 1357 که مردم ما بعد از راهپیمایی و اعلام براءت از طاغوت و پیروان طاغوت در این صحن بزرگ - صحن انقلاب - اجتماع کردند، بنده در اجتماع عظیم مردم در آن شب خطاب به علی بن موسی الرضا [علیه السلام] از این بزرگوار عذرخواهی کردم؛ گفتم من به عنوان یکی از افراد این شهر از شما معذرت می خواهم ای علی بن موسی الرضا که در زمان ما در مقابل بارگاه مقدّس تو، دشمنان تو بر منبرها بالا رفته اند و معارف ضدّ اسلامی و ضدّ ولایت و ضدّ جهتگیری انبیاء را بر زبان آورده اند و ذهنها و دلها را گمراه و مأیوس کرده اند. آنچنان فضا گرفته بود در دوران اختناق، که هیچ امیدی در دلها نبود و کسانی که حرکت می کردند اگرچه امید قطعی به صدق وعده ی الهی داشتند، اما هیچ يك از ظواهر نشان نمی داد و این امید را نمی بخشید که بتوانند اینها يك حرکت اساسی را انجام بدهند. اوّل کسی و بهترین و بزرگترین کسی که امید را در دلهای این مردم بوجود آورد و نور امید را تابان و مشتعل کرد، امام عزیز و

بزرگوار ما [بود]. در عین شدت فشار و اختناق مردم را، به آینده‌ی روشن دعوت می‌کرد. و من فراموش نمی‌کنم آن کلماتی را که از زبان امام عزیزمان خارج شد؛ در آن روزی که دژخیمان طاغوت حمله کردند به مدرسه‌ی فیضیه و فضا را پر کردند از خشونت قساوت آمیز و ددمنشانه‌ی خودشان، همه‌ی دلها لرزان و خالی از امید و مردد، در یک جملات کوتاهی در ظرف چند دقیقه امام عزیزمان صحبت‌هایی کردند که دلها برافروخته شد از نور امید.

نقش امید در گذشته‌ی انقلاب یک نقش انکارناپذیر است. علی‌رغم آن فشار و اختناق سیاه و شدید، آن کسانی که با معارف قرآنی آشنا بودند، آن کسانی که وعده‌ی الهی را به نصرت مؤمنین و مستضعفین و مبارزین و صابرین می‌دانستند، اینها سعی کردند دلها را پر از امید کنند و حرکت را ادامه بدهند و پیشوای این حرکت شخص امام بزرگوار و عزیز ما بود که دائماً با پیام خود و سخن خود و تعلیم حکمت آمیز خود دلها را با امید و با رجاء به لطف پروردگار محکم و استوار می‌کرد. در آن اختناق شدید این حرکت پانزده سال ادامه پیدا کرد.

سخنرانی در اجتماع مردم مشهد 1368/01/03

آن روزی که امام مسأله ی نفی سلطنت را در ایران مطرح کردند من یادم است برخی از خواصّ، نه دورها، از نزدیکها بعضی، از بزرگان، اگر بگویم شماها تعجب می کنید، بعضی شان به رحمت خدا رفتند، می گفتند چه حرفی، مگر می شود چنین چیزی؟ بزرگان، اصلاً قابل تصوّر نبود، مرحوم آقای طالقانی به خود من گفتند... که گاهی امام يك چیزهایی می گوید آدم فکر می کند چه دارد ایشان می گوید، مثل این که اصلاً حساب دست ایشان نیست، بعد می بینیم همان طور که ایشان گفت همان طور شد، نمی خواست بگوید پیشگوئیهایش خوب است، نه، می خواست بگوید تصمیمهایش بر طبق واقعیت است و درست است،

در جمع کارکنان سفارت ایران در کره ی شمالی 1368/2/26

هیچوقت امید امام تا قبل از پیروزی انقلاب، و حتی قبل از این سالهای آخر که اقبال مردم و توجه مردم به مبارزه زیاد شده بود، در آن سالهای اختناق، کاستی نگرفت؛ همیشه به آینده امیدوار بود. این امید ناشی از ایمان است. همه ی این خصوصیتی که من عرض می کنم، ناشی از ایمان است. ناشی از يك ایمان عمیق و قوی. یکی همین امیدواری است. من یاد نمی رود در روز دوم فروردین که همان روز حادثه ی فیضیه بود، بعد از آن که در مدرسه ی فیضیه آن حادثه ی فجیع انجام گرفت، که طلبه ها را زدند و نابود کردند، ما در مدرسه ی فیضیه نبودیم، گفتیم برویم ببینیم چه خبر است. عدّه ی معدودی که از مدرسه فیضیه توانسته بودند فرار کنند، جلوی ما را گرفتند و گفتند نخیر، باید برگردید، مدرسه ی فیضیه کشتارگاه است، دارند از بین می برند، از طّلاب و رفقای خودمان بودند، ما مجبور شدیم از نیمه ی راه، برگردیم از نیمه ی راه، مدرسه فیضیه نرفتیم، گفتیم کجا برویم. گفتیم برویم منزل امام. حالا آن تصویر وضع خیابانها و کوچه ها چه جوری بود در آن لحظه، چیز عجیبی است؛ از ذهن من هیچ وقت خاطره ی آن روز زدوده نشده، که نمی خواهم حالا- این جزئیات را بگویم، بالأخره آمدیم منزل حضرت امام، حدود غروب بود ایشان آماده شدند برای نماز و نماز جماعت را در حیات منزلشان اقامه کردند، يك عدّه ای از طلبه ها آن جا بودند می خواستند در خانه را ببندند فکر می کردند که ممکن است مزدورها به منزل ایشان حمله

کنند، ایشان گفتند که نه باید در خانه باز باشد. همه مضطرب بودند، خود من فراموش نمی کنم در نهایت اضطراب بودم. ایشان با خیال راحت با آرامش کامل با يك طمأنینه ی شگفت آور نماز مغرب و عشا را خواندند، بعد رفتند در يك اتاقی از اتاقهای همان منزلی که در آن اقامه ی جماعت شده بود، ما هم همه رفتیم به طرف آن اتاق،... این جمع طلاب ترسیده ی از يك حادثه ی بی سابقه، سابقه نداشت، اینجور بریزند جلادانه به قصد کشت طلبه ها را بزنند و روشن شده بود که دستگاه تصمیم دارد که همه ی طلبه ها را نابود کند و آن شب ممکن بود به همه ی این خانه های شناخته شده و مدارس معروف و شناخته شده بریزند، طلاب را از بین ببرند، نابود کنند، تارو مار کنند. اینجور فهمیده شده بود. در آن جمع همه مضطرب و ناراحت ترسیده، امام ده دقیقه یا يك ربع، بیست دقیقه صحبت کردند، تمام این اضطرابها تبدیل شد به آرامش و اطمینان، از جمله ی حرفهایی که من یادم است، تو گوشم است، که آن روز ایشان گفتند؛ همین بود گفتند اینها می روند شما می مانید، ایستادگی کنید، اینها باطلند.

در افتتاحیه کنگره ی بزرگداشت 15 خرداد 1368/03/12

آرمانهای بزرگی که امام (ره) بیان می کردند، عبارت بود از: مبارزه با استکبار جهانی، حفظ اعتدال قاطع در خط «نه شرقی و نه غربی»، اصرار فراوان بر استقلال حقیقی و همه جانبه ی ملت - خودکفایی به معنای کامل - پافشاری فراوان و تمام نشدن بر حفظ اصول دینی و شرع و فقه اسلامی، ایجاد وحدت و همبستگی، توجه به ملتهای مسلمان و مظلوم دنیا، عزت بخشیدن به اسلام و ملتهای اسلامی و مرعوب نشدن در مقابل قدرتهای جهانی، ایجاد قسط و عدل در جامعه ی اسلامی، حمایت بی دریغ و همیشگی از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و لزوم پرداختن به آنها. همه ی ما شاهد بودیم که امام در این خطوط، مصرانه و بدون تعلل، حرکتش را ادامه داد. ما باید راه و اعمال صالح و حرکت مداوم او را دنبال کنیم.

فردای آن شبی که امام عزیز (ره) به جوار رحمت الهی پیوسته بودند، سحرگاه در حالت التهاب و حیرت، تفرّلی به قرآن زد؛ این آیه ی شریفه ی سوره ی کهف آمد: «وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» (1). دیدم واقعاً مصداق کامل این آیه، همین بزرگوار است. ایمان و عمل صالح و جزای حسنی، بهترین پاداش برای اوست.

بارها از ایشان شنیده اید که همه مسؤول هستند و مسؤولیت در يك جا

ص: 43

1- . سوره ی کهف، آیه ی 88. و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان و خواهیم داشت.

متمرکز نیست. آحاد ملت و مدیران کشور و کسانی که ارشاد و هدایت جامعه را بر عهده دارند، بخصوص کسانی که سررشته ی فکر و ذهن مردم در دستشان است، مسؤولیتهای مضاعف دارند و همه ی ما تقریباً مصداق این واقعیت هستیم.

در مراسم بیعت نخست وزیر و هیأت وزیران (1368/3/16)

ص: 44

در همان روز تلخ که حال امام مساعد نبود، من جمعی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی را دعوت کردم و به آنها گفتم که حال امام خوب نیست؛ کار بازنگری را قدری تسریع کنیم و مزده ی اتمام آن را به ایشان در بیمارستان بدهیم، تا دل امام شاد شود. واقعاً از تصوّر آن چیزی که ممکن بود پیش آید، قلب من می لرزید؛ صدایم شکست و نتوانستم حرفم را تمام کنم. شاید چند ساعت بعد از آن بود که اطلاع پیدا کردیم این ودیعه ی الهی و این گوهر ارزنده را از دست داده ایم.

همه ی پیامبران و اولیا رفتند؛ چاره یی هم جز این نیست. حالا که مقدر بود ما زنده بمانیم، باید طاقت برخورد با این حادثه ی بسیار تلخ را هم در خودمان ایجاد کنیم. خداوند به پیامبرش فرمود: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (1). گریزی از این گونه حوادث تلخ نیست؛ اما خرسندیم که میراث او در دست ماست و آن، «جمهوری اسلامی» توأم با ارزشهایی است که او در این جمهوری به وجود آورد؛ یا بهتر است بگوییم با ارزشهایی که او جمهوری اسلامی را با آنها ساخت. ما مس بودیم، او ما را طلا کرد. او کیمیا بود، او اکسیر بود. ما زندگی معمولی یی داشتیم، او خمودگیها را تبدیل به تحرّک و تپش کرد و انسان ساخت.

ص: 45

1- . سوره ی زمر، آیه ی 30. قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد.

در پیامی به مناسبت یکی از فتوحات ارزنده ی شما در جبهه فرمودند: فتح الفتوح، عبارت از ساختن این گونه انسانها و جوانهاست. در حقیقت، فاتح این فتح الفتوح، خود او بود. او بود که این انسانها را ساخت. او بود که این فضا را مهیا کرد. او بود که مسیر را به وجود آورد. او بود که ارزشهای اسلامی را بعد از انزوا و خمول، دوباره احیا کرد. میراث او، همین ارزشها و همین جمهوری اسلامی است. هر کدام از ما در هر مسؤولیتی که هستیم، عشق و محبت و فرمان را به آن عزیز، باید در حفظ و تداوم ارزشها و نظام جمهوری اسلامی مجسم کنیم.

در مراسم بیعت گروه کثیری از فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و وزارت سپاه (1368/3/17)

ذکر و نماز تا آخرین لحظه

ایشان تا آخرین لحظات حیاتشان، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند. حاج احمد آقا فرزند عزیز حضرت امام می گفتند: پیش از ظهر روز آخر حیات امام (ره)، ایشان روی تخت دائماً نماز می خواندند. مدتی گذشت، بعد پرسیدند: ظهر شده است؟ گفتم: بلی. آن وقت خواندن نماز ظهر و عصر با نوافلش را شروع کردند. بعد از اتمام نماز، مشغول ذکر گفتن شدند و تا لحظاتی که در حالت اغما بسر می بردند، مرتب پشت سر هم می گفتند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر». این کار برای ما درس است. ما که رهبرمان را دوست داریم، باید به کارها و روحیات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم.

در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته های انقلاب اسلامی (1368/3/18)0

ص: 47

ویژگیهای بشری او، کمتر در افراد عادی پیدا می شود. اگر یکی از آن خصوصیات در فردی مشاهده شود، او انسان بزرگی به شمار می رود؛ چه رسد به آن که همه ی ویژگیهای ممتاز را یکجا در خود جمع کرده باشد. امام (ره) انسانی بسیار عاقل، دوراندیش، حکیم، آدم شناس، تیزبین، حلیم، متین و آینده نگر بود؛ که هرکدام از این صفات، کافی بود که شخصی را در مرتبه یی والا جای دهد و احترام همگان را جلب کند. متانت و بردباری و حلم امام به گونه یی بود که اگر صد نفر در مجلسی سخنانی می گفتند که او آنها را قبول نداشت، تا لازم نمی دانست، حرفی نمی زد و سکوت می کرد؛ در صورتی که اگر در حضور آدمهای معمولی کلمه یی گفته شود که برخلاف عقیده ی آنها باشد، طوفانی در روحشان به وجود می آید که سریعاً پاسخ بدهند.

همه ی شما دیدید که در پایان وصیت نامه ی ایشان، به مواردی اشاره شده بود که امام قبلاً نسبت به طرح آنها سکوت کرده بودند. در زمان بنی صدر که من خدمت امام (ره) رسیده بودم، ایشان می گفتند: حرفهایی که او از قول من می گوید، همه اش خلاف واقع است و حقیقت ندارد. بنابراین، هر حرفی که زده می شد، فوراً او را نمی آشفتم و تحریک نمی کرد و در صدد پاسخ سریع بر نمی آمدم. این متانت، بردباری، حلم، تسلط بر نفس و سعه ی صدر، در هرکس که باشد، از او یک انسان بزرگ خواهد ساخت. درعین حال اگر امام (ره) آن

عوامل اصلی معنویت، ارتباط با خدا، کار برای رضای او، تقوا و انجام تکلیف را نمی داشت، نه انقلاب به پیروزی می رسید، نه شما مردم این گونه عاشقش می شدید، نه می توانست این طوفان را در دنیا به وجود آورد، و نه قادر بود در مقابل تهدید و ارباب دشمن، مثل کوه بایستد.

در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته های انقلاب اسلامی (1368/3/18)

ص: 49

سخت ترین کار این است که درباره ی فقدان امام عزیز و جان مَلّت سخن بگوییم. حقیقتاً همه ی ما یتیم شدیم. ده سال پیش که ایشان دچار عارضه ی قلبی شدند، با جمعی از دوستان - که امروز بسیاری از آنها جزو شهدا هستند و در جوار رحمت الهی آرمیده اند - خود را در آن هوای سرد و برفی به قم رساندیم و آن وجود عزیز را که حیات انقلاب مرهون او بود، به تهران آوردیم و در بیمارستان قلب بستری کردیم. چه روزهای سختی گذشت و چه دلهره ها و نگرانیهای غیرقابل توصیفی را پشت سر گذاشتیم.

از آن روزها تا پایان حیات ایشان، دائماً نگران این حادثه ی تلخ بودیم و بارها به پروردگار متعال عرض می کردیم که دعای شوق انگیز امت مؤمن و مخلص ما به درگاه تو، سلامت و بقای این قلب تپنده است؛ با بزرگواری خود، دعای امت ما را مستجاب کن. هر وقت تصوّر فقدان این موجود عظیم و عزیز را می کردیم، واقعاً دنیا برای همه ی ما بی معنی و تاریک جلوه می کرد. امروز ما در مقابل چنین مصیبت بزرگ و سختی قرار داریم، که حقیقتاً حادثه ی جانکاه و باورنکردنی است و با هیچ مصیبت دیگری قابل مقایسه نیست.

شخصیت امام، حتی برای دشمنان او نیز درخشید و همان کسانی که در طول ده سال تبلیغات زهرآگین و خباثت بار، همیشه سعی می کردند چهره ی منور این ولیّ خدا را دگرگونه جلوه دهند و امیدی را که در دل مسلمانان

و مستضعفان عالم درخشیده بود، خاموش کنند، امروز لحن همه ی آنها تغییر کرده و توصیفشان از امام (ره)، توصیفی اعتراف آمیز نسبت به عظمت این شخصیت بزرگ است.

در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته های انقلاب اسلامی (1368/3/18)

ص: 51

هیجان امام از فداکاری های مردم

معنویت مردم و خانواده‌ی شهدا و اخلاص رزمندگان در جبهه‌ها، امام را به هیجان می‌آورد. من چند بار گریه‌ی امام را - نه فقط به هنگام روضه و ذکر مصیبت - دیده‌ام. هر دفعه که راجع به فداکاریهای مردم با امام صحبت می‌کردیم، ایشان به هیجان می‌آمدند و متأثر می‌شدند. مثلاً موقعی که در محل نماز جمعه‌ی تهران، قلکهای اهدایی بچه‌ها به جبهه را شکسته بودند و کوهی از پول درست شده بود، امام در بیمارستان با مشاهده‌ی این صحنه از تلویزیون متأثر شدند و به من که در خدمتشان بودم، گفتند: دیدی این بچه‌ها چه کردند؟ در آن لحظه مشاهده کردم که چشمهایشان پُر از اشک شده است و گریه می‌کنند.

مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی (1368/3/18)

ص: 52

احساس رهبران نهضت های اسلامی در فقدان امام

من دوران بعد از پیروزی انقلاب تاکنون را به خاطر حضور امام (ره) در این ده سال، يك دوران استثنایی می دانم. انقلاب و مردم و هدفها و دشمنیهایی که با ما می شد، نیز استثنایی است؛ ولی از همه استثنایی تر، امام (ره) است که متأسفانه امروز از وجود او محروم هستیم. او نعمت بسیار بزرگی بود و افسوس که از دست ما رفت؛ آن هم در حالی که دنیای اسلام هنوز به رهبریه‌ها و هدایتها و شخصیتی که او در انسانهای مظلوم و مستضعف و ملت‌های تحقیرشده ی دنیا می دمید، احتیاج داشتند.

امروز جمعی از رهبران نهضت‌های بزرگ و معروف اسلامی دنیا برای ابراز همدردی خود، با من ملاقات داشتند. ای کاش حرف‌های آنها عیناً ضبط شده بود و به گوش مردم ما می رسید، تا می دیدند که چگونه امواج ساطع شده از آن کانون جوشان و خروشان و آن مرکز بی نظیر نور و حرارت، به مسلمانان و انسانهای مظلوم و مستضعف و تحقیرشده ی دنیا جان و روح و قدرت داده است و توانسته اند در برابر سیل تهاجمها و دشمنیها ایستادگی کنند. همین چهره های معروف نهضت‌های اسلامی لبنان، فلسطین، افغانستان و کشورهای دیگر که اسم آنها را شنیده اید، به من می گفتند: ما یتیم شدیم. حقیقتاً هم همه ی ما یتیم شده ایم و ثقل عظیمی را از دست داده ایم.

در مراسم بیعت نماینده ی امام در ارتش، وزیر دفاع، فرماندهان و پرسنل منتخب نیروهای سه گانه و وزارت دفاع (1368/3/18)

اهمیت فقاہت و اخلاق از نظر امام

روزی به اتفاق جمعی از فضلاء بزرگ در خدمت امام (ره) بودیم. در آن محفل، از حوزه ی قم صحبت شد. یکی از بزرگان اساتید و علمای اعلام قم که مورد احترام و قبول همه ی ما هستند، در آن جلسه به امام عرض کردند که شما نسبت به قم، توجه و عنایت داشته باشید. آن روز امام (ره) فرمودند که این چیزها لازم نیست؛ شما اگر فقط به ابقای دو عنصر در حوزه ی قم توجه کنید، همه چیز حل خواهد شد: اول، فقاہت است - که گمان می کنم تعبیر ایشان این بود که مواظب باشید شعله ی فقاہت فرونشیند - و دوم، اخلاق و تهذیب است. ما اگر مہذب باشیم، خواهیم توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهیم؛ ولی اگر مہذب نباشیم، آنچه که داریم، در خدمت قرار نخواهد گرفت و چه بسا که در جهت عکس هم قرار گیرد.

در مراسم بیعت ہزاران تن از طلاب، فضلاء و اساتید حوزه ی علمیه ی قم و روحانیون بیست کشور جهان (1368/3/22)

تاریخچه ی حوزه های علمیه و سرگذشت شگفت انگیز علمای بزرگ و اسلاف درخشان ما، حامل تجربه های بسیار زیادی در این زمینه است که تهذیب چه قدر اثر می گذارد. نزدیکترین تجربه بی که ما در اختیار داریم، وجود همین شخصیت عظیمی است که امروز دنیا را به خود متوجه کرده است.

امام (ره) مدرّسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل يك كوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارائه می شد. خانه ی ایشان هم در انتهای همان كوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت و آمد به مسجد محلّ درس که روزی دوبار انجام می گرفت، حتّی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می کردند. ایشان علی الظّاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرّسی بزرگ و قطبی جَدّاب برای طَلّاب و فضلاّی جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می آمدند.

اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه ی معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلّب القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزشهای مادّی در سطح جهان شود.

در مراسم بیعت هزاران تن از طَلّاب، فضلا و اساتید حوزه ی علمیه ی قم و روحانیون بیست کشور جهان (1368/3/22)

در حال حاضر، دستگاه حقی بر مبنای امامت و ولایت حق به وجود آمده است و کسانی که امروز متصدی امر امامت جمعه اند، حقیقتاً انسانهای مؤمن و متقی و صادق و معنوی و روحانی و بی طمع هستند و قصد اقتدار و قدرتمندی ندارند و این منصب را مقام و موقعیت دنیایی نمی دانند. تأثیر و نقش این تریبون در چنین شرایطی، فوق العاده و طراز اول خواهد بود و قوام معنوی و حصار ایمانی جامعه را حفظ خواهد کرد. اگر ما این تریبون را نمی داشتیم، معلوم نبود وضع انقلاب و روحیه ی مردم چگونه بود. این، یکی از برکات انقلاب بود و امام (ره) به این نکته توجه داشتند.

اوایلی که به امامت جمعه ی تهران منصوب شده بودم، تشکیل این سمینار را خدمت حضرت امام (ره) پیشنهاد کردم. به ایشان گفتم: ما در سرتاسر کشور، تعدادی علمای محترم داریم که امام جمعه هستند - البته در آن وقت تعدادشان به اندازه ی الان نبود - و درحقیقت يك شبکه ی سراسری برای اداره ی معنوی جامعه و حفظ ایمان و حصار ایمانی کشور تشکیل می دهند. اگر شما موافقت کنید، ما این شبکه را به هم وصل کنیم و بعداً بین این مجموعه و ائمه ی جمعه ی جهان اسلام، کنگره هایی تشکیل دهیم.

ایشان از این پیشنهاد خیلی خرسند شدند و استقبال کردند. پس از جلب موافقت امام (ره) به قم آمدم و آن سمینار اول را که در کتابخانه ی مدرسه ی

فیضیه برگزار شد، تشکیل دادیم و نتیجتاً این کار پایه گذاری شد و بحمدالله تا امروز هم ادامه دارد.

شبکه بندی منصب امامت جمعه و نگاه کردن به این مجموعه به عنوان حصار معنوی و ایمانی کشور و ملت، امر فوق العاده مهمی است که مطلقاً نبایستی مورد غفلت قرار گیرد. هنگامی این شبکه حقیقی خواهد بود و خواهد توانست به صورت يك حصار واقعی کار کند، که این اجتماعات به شکل مرتب و منظم انجام بگیرد.

در مراسم بیعت ائمه ی جمعه ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان (1368/4/12)

ص: 57

حفظ وحدت را اصل قرار بدهیم و اگر تکلیف شرعی بی هم احساس کردیم، ولی دیدیم عمل به این تکلیف ممکن است مقداری تشنج به وجود آورد و وحدت را از بین ببرد، قطعاً انجام آنچه که تصوّر می کردیم تکلیف شرعی است، حرام است و حفظ وحدت واجب خواهد بود.

پس از رحلت امام (ره)، مسؤولان خوب و ارزشمند کشور در سطوح بالا، خوشبختانه با قضایا هوشمندانه و قوی برخورد کردند. همه ی افراد و مراکزی که دشمن فکر می کرد بتواند روی آنها سرمایه گذاری کند، در مقابله با توطئه ی دشمن، قوی و صادقانه و مخلصانه برخورد کردند. از بیت شریف حضرت امام و بازماندگان ایشان و فرزند ارجمند و عزیزشان، تا مسؤولان کشور و شخصیت‌های روحانی و چهره های طراز اول جامعه ی ما، خیلی خوب و قوی و قاطع و هوشمندانه و مخلصانه و مؤمنانه با قضایا برخورد کردند و حقیقتاً دشمن را دچار حیرت کردند.

در ردیفهای بعدی، مدیران گوناگون کشور نیز همین گونه بودند. عامه ی مردم هم که واقعاً در صفا و اخلاصشان هیچ وقت شك و تردیدی نبوده و نیست، در این مقطع بسیار خوب عمل کردند. بایستی همین هوشمندی و توجه به کید و توطئه ی دشمن، دائماً مورد توجه باشد. وقتی که دشمن می خواهد اختلاف ایجاد کند، صریحاً نیت خود را بیان نمی کند؛ بلکه حرفی را برای

اذهان اشخاص مطرح می کند که فکر می کنند واقعاً حرف منطقی است و باید عکس العمل نشان داد و اعتراض کرد. همین جاست که هوشمندی لازم است و باید با این توطئه ها مقابله کرد.

بهار سال 1365 را - روزی که امام (ره) در بستر بیماری بودند - فراموش نمی کنم. ایشان دچار ناراحتی قلبی شده بودند و تقریباً ده، پانزده روزی در بستر بیماری بودند. در آن زمان من در تهران نبودم. آقای حاج احمد آقا - آقازاده ی محترم ایشان (حفظه الله و سلّمه و ایده) - به من تلفن کردند و گفتند سریعاً به آن جا بیایید؛ فهمیدم که برای امام (ره) مسأله یی رخ داده است. آنّا حرکت کردم و پس از چند ساعت طی مسیر، خود را به تهران رساندم. اولین نفر از مسؤولان کشور بودم که شاید حدود ده ساعت پس از بروز حادثه، بالای سر ایشان حاضر شدم. در آن وقت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی در جبهه بودند و هیچ کس دیگر هم از این قضیه مطلع نبود.

روزهای نگران کننده و سختی را گذراندیم. خدمت امام (ره) رفتم و هنگامی که نزدیک تخت ایشان رسیدم، منقلب شدم و نتوانستم خودم را نگهدارم و گریه کردم. ایشان تلطف فرمودند و با محبت نگاه کردند. بعد چند جمله گفتند که چون کوتاه بود، به ذهنم سپردم؛ بیرون آمدم و آنها را نوشتم. برادر عزیزمان آقای صانعی هم در اتاق بودند. از ایشان کمک گرفتم، تا عین جملات امام (ره) را بازنویسی کنم.

در آن لحظه یی که امام (ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما بشدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهمترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می باید در آن لحظه ی حسّاس به ما می گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»⁽¹⁾ باشید، و اگر با هم بودید، هیچ کس نمی تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی صفحه یی امام (ره) می تواند در همین چند جمله خلاصه شود.

او واقعاً حکیم بود و مصداق کامل «صیوررت الانسان عالما عقليا مضاهيا للعالم العینی» محسوب می شد. انسان احساس می کرد که تمام حقایق عالم در

ص: 59

1- . سوره ی فتح، آیه ی 29. بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.

وجود او منعکس بود. او چیزهایی را بوضوح و روشنی و با همان نورانیت نفسانی و نگاه رحمانی و حکمت خودش - نه با استدلال و تمهید مقدمات معمولی - می دید و می فهمید که دیگران عصا زنان خودشان را به آن نقطه می رساندند.

در مراسم بیعت ائمه ی جمعه ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان (1368/4/21)

ص: 60

در دوران مسؤولیت ممتدی که از روزهای اوّل انقلاب داشتیم، بارها به یاد این جمله ی امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) می افتادم که می فرماید:

«اذا اشتدّ بنا الحراق التجینا برسول الله»⁽¹⁾. امیرالمؤمنین می فرماید: وقتی در جنگها کار بر ما سخت می شد و احساس می کردیم که در مقابل حادثه ضعیفیم، به رسول خدا پناه می بردیم. وقتی این جمله ی امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به یادم می آمد، می دیدم بر وضع ما نیز صادق است.

مکرّر اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می نشستیم و فکرهایمان را تبادل می کردیم و مشکل را در مجموعه یی می گذاشتیم و خدمت امام (ره) می بردیم و او بود که با نظر صائب و اراده ی قوی و ایمان و توکل بی نظیر خود، مشکل را حل می کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن ظن به خدا ندیده و نشنیده ام. او، مشکل را حل و گره را باز می کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.

در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی (1368/5/21)

ص: 61

در سفری که من به پاکستان می رفتم، امام اَمّت (رضوان الله علیه) فرمودند که شما به علمای پاکستان بگویید: فشارهای وارده بر ما از سوی امریکا و ارتجاع و شرق و غرب، نه به خاطر ایرانی بودن ماست؛ بلکه به خاطر اسلام است. آن روزی که دنیا احساس کند - العیاذبالله - ما نسبت به اسلام جدّی نیستیم، آن روزی که دنیای مستکبر احساس کند ما حاضریم روی اسلام معامله کنیم و بی تفاوت شده ایم، این فشارها تمام خواهد شد. من، عین بیان حضرت امام را به علمای پاکستان - که جمع کثیری از علمای مسلمین بودند و از همه ی اقطار پاکستان آمده بودند - گفتم. برای ما محسوس و ملموس است که علت فشار، اسلام است.

در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسوولان (1368/7/5)

يك وقت در جريانی، امام بزرگوار (رضوان الله تعالى عليه) می فرمودند که وقتی دشمن از انسان تعریف کند و دشمنی نکند، انسان در خودش شك می کند. وقتی بدگویی می کند و فشار می آورد، انسان خوشحال می شود و اطمینان پیدا می کند که راه درست است. این که دشمن فشار می آورد و الان هم با کمال شدت فشار می آورد، به خاطر درستی راه است. این حکومت - که راهش درست است و برای مصلحت مردم و در خدمت آنهاست - حکومت حق است. ملاک حق و باطل، در این جا معلوم می شود.

لذا امام در تمام مدت دهساله، اصرار داشتند که مردم باید از دولت و مسؤولان دولتی و قوه ی مجریه و قوه ی قضائیه حمایت کنند. این، به معنای آن نبود که قوه ی قضائیه یا قوه ی مجریه یا مسؤولان دولتی آن روز، هیچ خطا و یا اشتباهی نداشتند. خیر، هیچ انسانی خالی از خطا نیست. این، به معنای آن بود که وقتی خط و راه درست است و حکومت در جهت صحیح حرکت می کند، دشمن فشار می آورد و بنابراین، آحاد مردم به حمایت و پشتیبانی از کسانی که این کاروان عظیم را پیش می برند و هدایت و پشتیبانی می کنند، مؤظفند.

در دیدار با جمعی از مسؤولان و کارکنان نهادها و سازمانهای خدماتی و حمایت کننده از مستضعفان و محرومان (1368/7/12)

این آیه، مدّ نظر امام فقیدِ عزیزمان در طول زندگیش بود: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» (1). سالها پیش، نوشته‌ی ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری را در یزد زیارت کردم. آن مرحوم، من را به منزلش برد و با تفصیلاتی، این نوشته را که در صندوقچه‌ی گذاشته بود و تقریباً در گوشه‌ی بی از خانه اش مخفی کرده بود، آورد و باز کرد و نوشته‌ی امام را که در سالهای دهه‌ی بیست نوشته بودند «قیام‌الله»، به من نشان داد. اصلاً محور حرف در نوشته‌ی ایشان، قیام‌الله بود. آن ذهن جَوّالِ وسیع و دید حکیمانه‌ی ایشان، این قیام‌الله را در آن دوران - که تازه از اختناق رضاخانی بیرون آمده بودند - بر کارهایی که به نظر شریفشان می شد انجام بدهند و باید افراد انجام می دادند و احساس مسؤلیت می کردند، منطبق ساخت.

یکی دو صفحه نوشته بودند. آن نوشته، حاکی از يك حرکت ارتجالی نبود و معلوم می شود در ذهن شریف ایشان و در تمام مراحل زندگی، «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» سابقه داشته است. بحمدالله دیگر برای همه‌ی ما و ملت ایران، در کلیات زندگی امامان چیز پوشیده‌ی باقی نماند. همه دیدند که حرکت و گفتن و سکوتش برای خداست و هر کاری که انجام می داد، با قصد قیام‌الله

ص: 64

1- . سوره‌ی سبأ، آیه‌ی 46. بگو من فقط به شما يك اندرز میدهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید.

بود. تنها همین يك چیز هم بود که موجب شد به دست آن بزرگوار - که قطعاً مرتبه ی تالی پیامبران و ائمه (علیهم السلام) بود - يك معجزه اتفاق بیفتد. این چیزی که اتفاق افتاده و تحوّل عظیم جهانی که به دنبال انقلاب اسلامی پدید آمده، واقعاً يك معجزه است. این معجزه، به دست امام (ره) اتفاق افتاد و امام هم با تکیه به «ان تقوموا لله» توانست این کار را بکند.

در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران (1368/11/9)

ص: 65

امروز در سطح کشور، توصیه‌ی ما به عموم مردم - بخصوص کسانی که عشق و علاقه‌ی بیشتری به این انقلاب و محصول آن دارند - همین است و علاج و ضرورت قطعی را در این می‌دانیم که بایستی آحاد مردم، ارتباطات و انس فردی و صحبت و مناجات با خدا را در خود تقویت کنند. این، راه امام است و هدایت الهی به دنبال این ارتباط و تماس با خدا میسر می‌شود؛ همچنان که در این ده سال هم همین طور بوده است و شما جوانهای با اخلاص و پاکدل، این روحیه را در جبهه‌های گوناگون از خودتان نشان دادید و نتایجش را هم دیدید و همچنان که درس امام ما نیز این بود.

يك بار از ایشان سؤال کردم که در میان دعاهای معروف، به کداميك از آنها بیشتر انس یا اعتقاد دارید؟ ایشان بعد از تأملی فرمودند: «دعای کمیل و مناجات شعبانیه». وقتی که شما به این دو دعا مراجعه می‌کنید، با این که دعاهای دیگر هم - مثل ابوحمزه‌ی ثمالی و یا دعای امام حسین در روز عرفه و دعاهای فراوان دیگر - برقراری رابطه با خداست؛ اما در این دو دعا و مناجات، حالت استغفار و انابه و استغاثه و تضرع به پروردگار را به شکل عاشقانه‌ی آن مشاهده می‌کنید. دعای کمیل هم مناجاتی با خدای متعال است و رابطه‌ی محبت و عشق میان بنده و معبود را ترسیم می‌کند و این همان چیزی بود که امام بزرگوار ما، روح و دل خود را از آن روشن و منور می‌داشت.

در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار (1368/12/10)

امام فقید عظیم الشان (رضوان الله تعالی علیه) که حقاً از همه جهت اسوه بودند - این کلمه ی «همه جهت» را من با توجه عرض می کنم - واقعاً از هر بعدی انسان نگاه می کند، می بیند جا دارد که انسانها و طلاب علم و رواد طریق هدایت مردم، به ایشان اقتدا کنند. آن بزرگوار در قم، اولین روزی که برای درس روی منبر نشستند، من در درسشان حاضر بودم. ایشان قبلاً روی زمین می نشستند و درس می گفتند و بعد از چندی که جمعیت زیاد شد و طلاب می خواستند چهره ی ایشان را زیارت کنند و صدایشان را درست بشنوند، اصرار کردند که روی منبر بنشینند. گمان می کنم ایشان بعد از رحلت مرحوم آية الله العظمی بروجردی (رضوان الله علیه) این را قبول کردند. تا آن بزرگوار حیات داشتند، ایشان منبر نشستند. این بزرگوار، آن روز را تماماً به نصیحت گذراندند. اولین مطلبی که بعد از «بسم الله» فرمودند، این بود که مرحوم آقای نائینی (رحمة الله علیه)، روز اولی که برای درس روی منبر نشست، گریه کرد و گفت: این همان منبری است که شیخ انصاری (ره) روی آن نشسته، حالا من باید روی آن بنشینم. ایشان از همین جا، شروع به نصیحت کردن طلاب کردند که بفهمید چه کاری می کنید و چه قدر این مسؤولیت سنگین است. البته جزییات فرمایشهای آن روز، الان در ذهنم نیست. ایشان در آن روز که این صحبتها را می کردند، در حدّ يك مدرّس بزرگ و يك فقیه عالی مقام مهیای مرجعیت

بودند. احساس مسؤولیت، این قدر مهم است. از آن جا بگیریید، تا معّممان و روحانیونی که در طبقات پایین تر هستند، تا برسد به يك مرثیه خوان و يك روضه خوان معمولی، که او هم در آن کاری که بر عهده گرفته، باید احساس مسؤولیت بکند. اگرچه رتبه ی وجودی شغل در مورد چنین کسی، به مراتب ضعیفتر از رتبه ی وجودی شغل در مورد يك مدرّس عالی مقام است، لیکن این فرد هم باید احساس مسؤولیت بکند.

در جمع فضلا و طلاب و روحانیون مشهد (1369/1/4)

ص: 68

امام واقعاً ابعاد خیلی گوناگونی داشت و جامع الاطراف و جامع الجهات بود. در این يك سال هم، ما واقعاً همیشه امام را در بین خودمان داشتیم. من در طول این يك سال، يك روز را سراغ ندارم که امام در جامعه ی ما، حاضر نبوده باشد. من امیدوارم که صدها سال در کشور ما، همین طور باشد. سعی همه ی ما باید این باشد، حالا که جسم امام نیست - «اعیانهم مفقوده» - اما هویت و فکر و راه و حرف دل امام که با صد زبان، آن را گفته و فقط با فریاد سیاسی آن را نگفته است؛ بلکه در آن، فریاد سیاسی و شعر عرفانی و لبخند و اخم و گریه برای يك حادثه ی كوچك هست، در جامعه بماند.

مادر اسیری - نمی دانم در تبریز بود، یا در جای دیگر - به من گفت که بچه ام اسیر بود، امروز خبر آمد که شهید شده است. شما برو به امام بگو که فدای سرتان، من ناراحت نیستم. این زن، وضع خیلی عجیبی داشت. دیدم جمعیت را می شکافد و می آید. نمی گذاشتند بیاید؛ من گفتم بگذارید بیاید، بینم چه می گوید. آمد این حرف را زد. از این حرف، من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. وقتی که خدمت امام آمدم، یادم هم رفت اول بگویم؛ بعد که بیرون آمدم، یادم آمد. به یکی از آقایانی که در آن جا بود، گفتم به امام عرض بکنید، يك جمله ماند. ایشان، پشت در حیات اندرونی آمدند، من هم به آن جا رفتم. وقتی حرف آن زن را گفتم، امام

آن چنان چهره بی نشان دادند و آن چنان رقتی پیدا کردند و گریه شان گرفت که من از گفتنش پشیمان شدم. این، واقعاً خیلی عجیب است. ما این همه شهید دادیم، مگر شوخی است؟ هفتاد و دو تن از یلان انقلاب قربانی شدند، ولی او مثل کوه ایستاد و اصلاً انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است؛ حالا در مقابل این که يك اسیر را کشتند، چهره اش گریان می شود. اینها چیست؟ من نمی فهمم. آدم اصلاً نمی تواند این شخصیت و این هویت را توصیف کند.

در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) (1369/3/1)

ص: 70

شما دیدید که امام بزرگوارمان، در پیامهای مختلف و در سخنرانیهای گوناگون و در توصیه های خصوصی، چه قدر روی وحدت کلمه تأکید می کردند.

من یادم می آید، در آن سالهایی که فتنه ی لیبرالها، همه ی حواس این کشور را به خود جلب کرده بود، ماها غالباً خدمت ایشان می رفتیم؛ یا شکایت می کردیم، یا کاری داشتیم، یا ایشان کار داشتند. در آن دیدارها، امام مکرر می فرمودند که اگر شماها با هم اختلاف و دعوا هم دارید، این دعوا را در درون خودتان تمام کنید؛ چرا در ملاء عام مطرح شود؟

البته وقتی ایشان می فرمودند، يك دسته - که ماها بودیم - گوش می کردند و دهانشان را می بستند. شما مرحوم شهید بهشتی (رضوان الله علیه) را یادتان است. با این که آدمی بود که خیلی حرف داشت، خیلی هم قدرت گفتن داشت، سکوت کرد؛ ولی آن طرف دیگر، نه. امام (ره) پاس وحدت را داشتند و نگذاشتند که وضع به آن صورت پیش برود. مسأله ی وحدت، این قدر مهم است.

جمعی از برادران از يك جناح، و جمعی از جناح دیگر، در مجلس و یا در بیرون از مجلس، با هم اختلاف نظر و اختلاف سلیقه و بگومگو دارند. البته شامل همه ی شما نمی شود؛ من این را قطعاً می دانم. مکرر گفته شده، همه

هم می دانند که يك مقدار از این اختلاف نظرها هم طبیعی است؛ اما به يك نکته توجه کنید که اگر همین اظهارنظرهای سلیقه بی - که خیلی هم طبیعی به نظر می آید و در يك جامعه، بخصوص در يك جامعه ی اسلامی و آزاد مثل جامعه ی ما، اجتناب ناپذیر، بلکه لازم است - از حدود خود خارج شد، قطعاً به نفع دشمن است. در این مخالفت های جناحی و گروهی با یکدیگر، باید حدود را نگه دارید.

امام يك وقت خطاب به مجلس می فرمودند که مثل مباحثه ی طلبه ها با هم بحث کنید. آن کسانی که طلبه بودند و یا هستند، می دانند که طلبه ها در مقام بحث، گاهی با همدیگر تندی و خشونت می کنند و به هم بد می گویند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، خیال می کند که کدورت بین اینها، تا آخر عمر تمام شدنی نیست. مباحثه که تمام شد، همه چیز تمام می شود؛ می نشینند با همدیگر چای می خورند، صحبت می کنند و با هم به مسافرت و گردش می روند. امام به مجلس می فرمودند که با هم این طور بحث کنید و نگذارید اختلاف شما - از هر جناحی که هستید - به حدی برسد که دشمن خوشحال بشود.

در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به همراه حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی 1369/9/14

ماها از انقلاب طلب نداریم؛ هیچ کس طلب ندارد. «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْأَلُوا قُلَّ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْأَلَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» (1). خدای متعال توفیق داد، تا ما بتوانیم در صفوف مقدم این انقلاب، حرکت و کار بکنیم. ماها مدیون این انقلابیم. ما از این انقلاب طلبکار نیستیم؛ ولی مسلمانان عالم و عامه ی مردم ما، از این انقلاب طلبکارند؛ هر چند خوشبختانه آنها هم در این انقلاب، احساس طلبکاری نمی کنند و خودشان را سرباز انقلاب می دانند.

همه مؤظفند که به کارگزاران کشور و بخصوص به دولت، کمک کنند. این، يك وظیفه است. این، همان حرفی است که امام در طول نزدیک به یازده سال امامت پُربرت و رهبری استثنایی خود، همیشه گفتند. عجیب این است که نگاه نمی کردند در رأس دولت کیست. يك وقت بنا بود که نخست وزیر معرفی کنیم. ایشان به من فرمودند، هر کس که از مجلس بیرون بیاید، من از او حمایت و دفاع خواهم کرد. نمی دانستند که چه کسی بیرون می آید؛ ولی گفتند هر کس که بیاید و هر دولتی که تشکیل بشود، از او حمایت می کنم.

در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به همراه حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (1369/9/14)

ص: 73

1- . سوره ی حجرات، آیه ی 17. از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می نهند؛ بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منت می گذارد.

همین يك جمله؛ بروید با هم بسازید

بنای کار ازدواج، بر سازش دختر و پسر است؛ باید با هم بسازند. این «با هم بسازند»، معنای خیلی عمیقی دارد. من يك وقت خدمت امام رفتم، ایشان می خواستند خطبه ی عقدی را بخوانند؛ تا من را دیدند، گفتند شما بیا طرف عقد بشو. ایشان برخلاف ما - که طول و تفصیل می دهیم و حرف می زنیم - عقد را اول می خواندند، بعد دو، سه جمله ی کوتاه صحبت می کردند. من دیدم ایشان پس از این که عقد را خواندند، رویشان را به دختر و پسر کردند و گفتند: بروید با هم بسازید.

بیانات در مراسم اجرای خطبه ی عقد ازدواج (1370/4/20)

ص: 74

در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، وقتی مایوس شدیم از این که امام حرف ما را درباره ی آقای بنی صدر قبول نکنند، خدمت ایشان رفتیم. ما یکی یکی می رفتیم، چند نفری می رفتیم، نوشته یی می گفتیم، زبانی می گفتیم. من يك بار خدمت امام رفتم و صریحاً گفتم من به این نتیجه رسیده ام که چون دیگر نمی شود با آقای بنی صدر برخورد کنیم، من به همان روش قبل از انقلاب باید عمل بکنم. ما قبل از انقلاب حرفهایی می زدیم، که وقتی کسی در آن حرفها می اندیشید، موضعی نسبت به آن دستگاه پیدا می کرد. من به ایشان گفتم مجبورم الان حرفهایی بزنم، که وقتی کسی درباره ی آنها اندیشید، موضعی علیه آقای بنی صدر بگیرد. امام نگاه کردند و تبسمی کردند و هیچ چیز نگفتند.

در آن زمانها، گاهی می شد که من با دل پُر خدمت امام می رفتم؛ اما وقتی می آمدم، به رفقا می گفتم که امام دستی به سر و صورت ما کشیدند و لقمه ی حلوایی با لطف و نگاه خودشان در دهان ما گذاشتند، ما را رها کردند؛ بعد که می آمدیم، باز در سخنرانی خودشان می گفتند: آقای رئیس جمهور، آقای بنی صدر! یعنی همان، همان بود! ایشان مصلحت می دیدند؛ چون بالاخره ایشان حکیم بودند. امام يك حکیم به معنای واقعی بود؛ یعنی واقعاً پشت دیوار و پشت حجاب را می دید، که ماها قادر نبودیم آن را ببینیم. ایشان چیزهای خیلی ریزتری از آنچه که در حدّ دید ما بود و هست، می دید.

در دیدار جمعی از هنرمندان (1370/09/04)

تفسیر امیدبخشانه ی امام از حوادث

در دوران ریاست جمهوری و زمان حضور امام - آن هم حضور قدرتمندانه ی ایشان - خیلی از اوقات خلاصه ی ملاقاتهایی که با من می شد، می نوشتم. الان که نگاه می کنم، می بینم خیلی از حرفهایی که حالا بعضیها می زنند که آقا چنین شد، چنان شد، آن وقت می آمدند به ما می گفتند که چنین شد، چنان شد!

اصلاً عده ای هستند که خوششان می آید بگویند آقا بردند، غارت کردند، چنین کردند، دشمن پیروز شد، دشمن مسلط شد! دشمن غلط می کند که پیروز بشود. پیروزی دشمن به این است که دلهای مؤمنین را از جا بکند. پیروزی دشمن به این است که بهترین جوانان این مملکت، در ناصیه ی این کشتی، نور رستگاری نبینند.

در سخت ترین اوقاتی که در جنگ به ما ضربه وارد می شد، امام با آن دل بزرگ و با آن ناصیه ی منور الهی امید می داد. در ماجرای ضربه ی سختی خوردیم. خدمت امام آمدند و گفتند که ما شکست خورده ایم. فرمود: شکست نبود؛ عدم الفتح بود. عدم الفتح، یعنی پیروز نشدیم.

شما ببینید يك حادثه را دوگونه می شود معنا کرد. هزار نفر از ما کشته شدند، پنج هزار نفر کشته شدند، اما دوگونه می شود این را تفسیر کرد: تفسیر شکست، تفسیر عدم الفتح. معنای فرمایش امام این بود که طوری نشده است؛

می خواستید پیروز بشوید، اما هنوز نشده اید. همیشه این طور به ما امید می داد، این طور جامعه و کشور را حرکت می داد؛ حالا عدّه ای همه ی همّ و غمشان این است که درست بعکس عمل کنند!

در چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولّیّتیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (1370/9/27)

ص: 77

انسان باید با بلندنظری برخورد کند و با سعه ی صدر حرف بزند؛ اما در همان سعه ی صدر، شجاعت و صراحت و ایستادگی در مواضع را هم در نظر بگیرد..

بله، امام در حالی وارد ایران شدند که جو مبارزه - لاقفل در سطوحی - از ایده های به اصطلاح روشنفکری پُر بود؛ که حتی خود روحانیون - امثال ماها - هم در داغ کردن آن جو روشنفکری - و به عبارت دقیق تر، روشنفکرزدگی - دخالت داشتند؛ اما امام آمد و همه ی این چیزها را شست و کنار گذاشت! من احساسات خودم را از همان سخنرانی اول ایشان در فرودگاه به یاد دارم؛ واقعاً حیرت کردم که امام این ملاحظاتی را که ماها داریم، هیچ ندارد! ایشان در آن سخنرانی، اول از روحانیون اسم آورد؛ که ماها اگر جای ایشان بودیم، این کار را نمی کردیم! ما اگر می خواستیم در آن وقتها سخنرانی بکنیم، شروع آن از روحانیون نبود؛ اما دیدیم که امام اصلاً این ملاحظه را نمی کند!

در همان ماههای اول پیروزی انقلاب، امام مسأله ی بی حجابی و حجاب را قاطع گفت. آن وقتها ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، گاهی در هیأت دولت هم شرکت می کردیم. من کسانی را دیدم که جزو عناصر متدین هیأت دولت بودند، اما به ما می گفتند این چه کاری بود که امام کرد؛ حالا چرا کرد؟! امام

اصلاً دچار رودر بایستی نمی شد. بنابراین، ملاحظه کاری و رودر بایستی داشتن، مطلقاً باید نباشد؛ این خواهد توانست آن خلأ را در دانشگاه پُر کند.

در دیدار با مدیر مسؤول، سردبیر و اعضای هیأت تحریریه ی مجله ی حوزه (1370/11/28) ۱

ص: 79

ببینید در طول یازده سال زندگی مبارك امام در دوران انقلاب، چند دولت سر کار آمد؟ امام از همه ی دولتها حمایت کردند. از «دولت موقت» حمایت کردند. بعد، دولت شهید رجایی آمد؛ باز هم امام حمایت کردند. قبل از آن که دولت شهید رجایی تنظیم شود، حکومت بنی صدری بود و بعد از او، دولتی که زمان ما بود. در تمام دوره ها، امام، رضوان الله علیه، از کسی که مسؤول و رئیس دولت بود، حمایت کردند. هر دولتی که سر کار بود و هر نخست وزیری که سر کار بود، امام بدون هیچ تفاوتی حمایت کردند. البته گاهی هم به دولتها اعتراض داشتند. در زمان خود ما، گاهی به دولت اعتراض داشتند که یا به وسیله ی بنده به آن تذکر می دادند و یا خودشان مستقیماً اعتراضشان را به آن، منعکس می کردند. ایشان در عین تذکر دادن، از دولت حمایت می کردند؛ یعنی عیوبی را که به نظرشان می آمد، به طور خصوصی و محرمانه تذکر می دادند، اما در ملاء عام و در برابر افکار عمومی، از هر دولتی که بر سر کار بود، پشتیبانی می کردند.

من يك وقت در دوران ریاست جمهوری، خدمت امام رفتم؛ اسم فردی را به زبان آوردم و گفتم می خواهم چنین کسی را به عنوان نخست وزیر معرفی کنم. ایشان فرمودند: «هر کس را که شما معرفی کردید و از مجلس رأی اعتماد گرفت، من او را حمایت می کنم.» در دیدگاه امام، بین زید و

عمرو، فرقی نبود. ممکن است ایشان بعضی از نخست وزیران یا رؤسای جمهور را شخصاً مورد علاقه ی خاصی قرار داده باشند؛ اما حمایت امام، مربوط به علاقه ی ایشان نبود. می فرمودند: «این شخص، مسؤول امور کشور است و بار سنگینی به دوش کشیده و جلو می برد. ما باید از او حمایت کنیم.»

خطبه های نماز جمعه تهران (71/1/7). ۱.

ص: 81

پدر و مادری به جوان خود می گویند «تو هنوز شانزده سالت است، هفده سالت است؛ برو درست را بخوان؛ برو بازیت را بکن؛ لذتت را ببر. برادرت رفت و شهید شد.»؛ جوان می گوید: «نه! من سهم خودم را باید برای اسلام ادا کنم.» این، عبارتی است که ما در وصیتنامه های شهدا دیده ایم و از پدران و مادران شهدا و خانواده ها شنیده ایم. اثر اسلام، این است.

يك روز امام فرمود: «امروز اسلام محتاج کمک شما جوانهاست.» بعد از ظهرش بنده به خیابانها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اول انقلاب شده و مردم به طرف پاوه در حرکتند. این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسم اسلام و فرمان امام به گوش مردم می رسید - فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام به خاطر اسلام اهمیت قائل بودند

در دیدار وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش سراسر کشور (71/5/21) ۱

کار مشترک، در مشاوره های سیاسی و سیاستگذاری است. اما در اجرای برنامه ها، حتی برنامه ریزی عملی، کار باید به وسیله ی يك نفر انجام گیرد؛ یعنی عدّه ای کار کنند و يك نفر تصمیم بگیرد. عدّه ای برنامه ریزی و مقدمات را فراهم کنند، مشورت کنند، هماهنگی کنند؛ اما کسی که می خواهد تصمیم بگیرد، باید يك نفر باشد که بگوید «این اجرا شود.» و خودش هم اجرا کند؛ منتها بر اساس سیاستها و کلیاتی که آن جمع، معین کردند و خطّمشی ای که آنها مشخص نمودند. بحمدالله این کار انجام می گیرد. باید فضلالی بنام و شخصیتهای برجسته ی حوزه و کسانی که از نظر همه مورد قبولند و در حوزه ی علمیه محترمند، پیشقدم شوند و استقبال کنند. مسؤولیت همین است. مسؤولیت سنگینی است. مسؤولیت پذیری ای که ما این قدر از آن تعریف می کنیم یعنی همین. در زمان امام رضوان الله تعالی علیه که خدمت ایشان می رسیدیم، بعضی را می دیدم که می گفتند: «آقا، ما خسته شدیم. - برای بنده هم در چند مورد اتفاق افتاد - می خواهیم مثلاً اگر اجازه بدهید...» ایشان می گفتند: «من از همه ی شما اولیّی به خسته شدن هستم.» راست هم می گفتند. پیرمردی که از تقریباً هشتاد سالگی، کار به این عظمت را بر دوش گرفت، سینه سپر کرد و آمد وسط میدان. نگفت «من نمی کنم». نگفت «من نمی توانم» یا «باید استراحت کنم». نگفت «باید بازنشسته شوم.» وارد میدان شد؛ در این

راه هم به ملکوت اعلی پیوست و روح مطهرش پرواز کرد. چقدر خوب است که انسان مسؤلیت را قبول کند.

در آغاز دوره ی جدید درس خارج فقه (71/6/29) ۱

ص: 84

انقلاب ما، نه فقط مسلمانان را به فکر اسلام انداخت، بلکه برای مسیحیت هم خوب شد. کشورهایی که سالهای متمادی از دین خودشان که مسیحیت بود، دور افتاده بودند، به طرف معنویت و دین برگشتند. همین، مقدمه ای برای فروریزی امپراتوری شرق و بنای حکومت مارکسیستی در دنیا شد. این حادثه چقدر عجیب است و چه ابعاد عظیمی دارد! درست همان جایی را که دشمن برای خود مگمن قرار داده است، خدای متعال مامن دین و محل بالندگی نهال انقلاب دینی قرار دهد. ببینید این قضیه چقدر عظیم است! تهران دوران حکومت وابسته و فاسد کجا و تهران دوران اسلام کجا؟! مزرعه ی رشد ارزشهای فاسد غربی کجا و بوستان بالندگی گلها و میوه های ارزشهای اسلامی کجا؟! آن وقت آن مردی که بعد از اولیای خدا، کسی را در انسانهای معمولی به عظمت او، به قدرت او، به تجلی صفات الهی در وجود او نمی شناسیم، با آن عظمت از تبعیدگاه خود وارد کشور شود و به محض ورود، با دستی که از آستین قدرت الهی بیرون آمده است، حکومت اسلامی را در دنیای دورافتاده از ارزشهای معنوی، پایه گذاری کند! این حوادث جلو چشم ما اتفاق افتاد. ما امام و انقلاب را از نزدیک دیدیم. اما می خواهم عرض کنم: اکثر ما - خود من یکی از آنها - عظمت این پدیده، یعنی پدیده ی امام و انقلاب را حس نکردیم. خیلی عظمت دارد! بنده يك وقت به امام عرض کردم: اگر کسی شبیه شما

دویست، سیصد سال پیش در تاریخ بود و نشانه ای از او می ماند يك دستخط، يك كلمه امضا، يك تگّه از پارچه ی لباس - و امروز به دست ما می رسید، آن را در موزه ها می گذاشتیم و به آن تبرک می جستیم. حالا شما با وجود خودتان و با همه ی حقیقتان، در مقابل ما هستید. ما چطور می توانیم عظمت شما را درك و حس کنیم؟ این يك واقعیت است. باید گسترش این حقیقت در دلها و فضای زندگی ما و در همه دنیا و بخصوص دنیای اسلامی، هر چه زنده تر و ملموستر شود.

در دیدار روحانیان و مبلغان اعزامی به مناسبت فرارسیدن ماه مبارك رمضان (1372/11/17)

ص: 86

نمونه در آراستگی و وضع ظاهر

بعضی اشخاص اشتباه می کنند... ما می گوئیم بین آراستگی و ارزانی را جمع کنید... باید ارزان و غیر اشرافی پوشید و در همه ی امور، آراسته و زیبا و مرتب بود. این خوب است.

امام رضوان الله علیه از وقتی که در قم به عنوان يك مدرّس مطرح بودند، تا وقتی که به رهبری انقلاب و ریاست کشور رسیدند و همه ی دنیا - چه از نزدیک و چه از طریق رسانه های گروهی - چهره و ظاهرشان را می دیدند، همیشه به وضع ظاهر خود رسیدگی می کردند. يك وقت است که می گوئیم: «در سالهای اخیر، رهبری و ریاست انقلاب و کشور ایجاب می کرد ایشان به وضع ظاهر خود برسند.» اما من به شما عرض کنم: آن وقت هم که ایشان به عنوان مدرّس در قم حضور داشتند و ما سالها از نزدیک می دیدیمشان، واقعاً در آراستگی سر و وضع ظاهر، در قم نمونه بودند. از همه ی شاگردان ایشان هم که سؤال کنید همین را خواهند گفت. همیشه نعلین ایشان واکس زده و تمیز و عمامه شان مرتب بود... از اوّل تا همین اواخر که شما ملاحظه کرده بودید، تمیز و مرتب لباس می پوشیدند و ظاهری آراسته داشتند.

در دیدار مسئولان «نیروی مقاومت بسیج» (1373/2/4)

ص: 87

امام واقعاً يك مرد زاهد بودند. چقدر پول زیر دست ایشان بود! چقدر امکانات مالی - در واقع همه ی امکانات کشور - زیر دست امام بود! اگر امام اشاره ای به دولت، به مسؤولین، به بانک مرکزی، به رئیس جمهور و به هر کس دیگر می کردند که این مبلغ باید در فلان جا خرج شود، آیا کسی حتّی در ذهن خود، تردید راه می داد که این را بکنم یا نکنم؟ همه از خدایشان بود و شوق هم داشتند که امام، انجام کاری را از آنها بخواهند. همان وقتها، مسؤولین کشور، واقعاً از خدا می خواستند که امام کاری را به آنها ارجاع کنند. با این همه، امام از دنیا رفتند و فرزند ایشان يك خانه نداشت! اینها به زبان آسان است. وقتی امام از دنیا رفتند، پسر ایشان يك خانه یا ملك شخصی نداشت! به امام، پول شخصی که زیاد می دادند. چه اشکالی داشت اگر ایشان برای فرزندشان يك باب خانه ی مسکونی می خریدند؟!!

شما دیدید که امام يك وقت سیصد میلیون تومان از پول شخصی خودشان را به قضیه ی زابل اختصاص دادند. ممکن است کسی فکر کند مگر امام پول شخصی داشتند؟! بله؛ برای رهبر پول می آوردند. برای ما هم - البته نه آن قدر که برای امام می بردند - می آورند. واقعاً کسانی دوست می دارند مبالغی برای رهبر بیاورند. می گویند: «این پول، مال خودتان است. برای خودتان و برای خرج شخصی تان.» بنده هم خرجم از همان پولها می گذرد. امام از این پولها

زیاد داشتند و خدمت ایشان می آوردند. ما هم هرچه از این پولها خدمت امام می بردیم قبول می کردند. حتی يك وقت کسی پول مختصری داده بود. من با خودم گفتم: «لابد امام قبول نمی کنند.» اما وقتی ارائه شد، ایشان قبول کردند و گرفتند. امام ناگهان سیصد میلیون تومان به قضیه ی زابل اختصاص دادند! آخر این کار، کار عجیبی است! شما کجا سراغ دارید که کسی از پول شخصی ملك خالص خودش که هیچ اشکالی در آن نیست؛ يك ریالش هم حرام نیست؛ پول حلال طیب و طاهر مثل شیر مادر است، به چنین اموری اختصاص دهد؟! ایشان می توانستند از آن سیصد میلیون تومان، ده میلیون تومانش را کنار بگذارند و بگویند برای حاج احمد آقا خانه ای بخرید - آن روزها خانه هم ارزانتر بود - و بعد دویست و نود میلیون تومانش را برای آن امر بدهند. اما چنین نکردند. ایشان سیصد میلیون تومان را به آقای موسوی اردبیلی حواله دادند و آقای موسوی اردبیلی به زابل رفتند. لابد یادتان است. آن پول، نه پول دولت، که از شخص خود امام بود.

در دیدار اعضای «ستاد برگزاری مراسم ارتحال حضرت امام خمینی» (ره) 1373/03/04

اگر این تلاش عظیم مادی و معنوی که در این مملکت می شود، نباشد، ظرف ده روز، امریکا و صهیونیسم و رادیوها و مسؤولینشان، کشور را به دوران رژیم گذشته برمی گردانند! شما خیال می کنید که نمی توانند؟! ظرف ده روز برمی گردانند! این مملکت را، قدرت عظیمی نگه داشته است. البته بی شك، قدرت خداست. اما قدرت خدا، به وسیله ی عناصر خوب، بندگان خدا و از طریق تلاشهای عظیمی که می شود، تحقّق پیدا می کند.

... من یادم هست که در زمان امام رضوان الله علیه، افراد زیادی پیش ایشان می رفتند - بنده گاهی دیده بودم - و می گفتند: آقا! فلان چیز گران است؛ فلان چیز خراب شد؛ فلان چیز در انبارها فاسد شد؛ فلان کس فلان کار را کرد. قدری از دولت می گفتند و از این قبیل. ایشان گوش می کردند و بعد می گفتند: «آقا! اداره ی مملکت سخت است.» امام مثل ما پُرحرفی نمی کردند. معمولاً فقط يك کلمه می گفتند: «اداره ی مملکت سخت است.» همه ی حرفها تمام می شد.

در دیدار طلاب مدارس «شهیدین» و «حقّانی» (1373/6/14)

عزیزان من! پیغمبر، با انسانهای مؤمن؛ انسانهای ساخته شده و مخلص کار کرد. اگر شما این اخلاص را که بحمدالله زمینه اش در شما هست؛ این مجاهدت فی سبیل الله و این صفا و دل به دنیا نبستن را - نمی گویم دنیا را نخواستن و دور انداختن و نفرت داشتن - حفظ کنید و جوانان مؤمن ما هم حفظ کنند، در وسط همه ی این توفانهای فساد و این بادهای مخالف که در دنیاست، چنان پایه ای گذاشته خواهد شد که قرنهای طول می کشد تا مفسدین بتوانند يك گوشه اش را بکنند. این پایه را شما می توانید بگذارید؛ کمالین که امام گذاشت؛ کمالین که مجاهدات مخلصانه ای در يك روز، توانست این انقلاب را به بار آورد. مگر این انقلاب شوخی بود؟! در کشوری که این گونه مورد طمع همه ی قدرتها بود، مگر انقلاب، شوخی بود؟! شما ببینید که امریکا برای يك هائیتی چه کار می کند! برای يك پاناما چه کار می کند! برای يك کویت چه کار کرد! کویت را از دست می دادند؛ دیدید چه کار کردند! آن وقت ایران به این عظمت، با این نفت و ذخایر طبیعی، با این سرزمین بزرگ و با این موقعیت استراتژیکی و جایگاه مهم جغرافیایی را از دست بدهد؟! حکومت دست نشانده ی مطیع گوش به فرمان مخلص مرید خودش را جلو چشمش بردارند؟! آیا این کار شدنی بود؟! این کار به افسانه ها شبیه بود؛ اما شد. اگر صد تا قسم می خوردند، خوشبین ترین آدمها می گفتند: «نمی شود.» مرحوم آیه الله

طالقانی که هم روحانی و دارای معرفت و مقامات علمی و هم آدم سیاسی و مبارز و زندان رفته بود و از مبارزه هم اصلاً نمی ترسید، به من گفت «آن روز که امام مطرح کرد که شاه و حکومت سلطنتی باید برود، من تخطئه کردم و گفتم چه حرفها می زند! مگر می شود؟!» آن وقت که امام صریحاً این کلام را گفتند، مگر چندسال پیش از پیروزی انقلاب بود؟ یعنی تا همین اواخر، حتی مردی مثل مرحوم طالقانی بزرگوار مؤمن مبارز زندان رفته ی شلاق خورده ی شکنجه کشیده، می گفت «امکان ندارد!» بعد ایشان به من گفت - مضمون حرف ایشان این بود - که «این مرد، به جای دیگری متصل است و از جای دیگری حرف می زند!»

امام، يك مرد مؤمن مخلصِ خدایی بود که توانست عدّه ای را به دنبال خود به راه بیندازد و کاری را انجام دهد که واقعاً مثل يك افسانه بود؛ یعنی اصلاً باور کردنی و شدنی نبود. در دنیایی که همه چیز علیه اسلام بود، يك نفر بیاید در جایی که همه ی انگیزه های دنیا بر این است که آن جا باید از اسلام و ایمان و قرآن دور بماند، حکومت اسلامی برپا کند؟! مگر چنین چیزی ممکن بود؟! اما امام کرد

در دیدار فرماندهان رده های مختلف «سپاه پاسداران» (1373/6/29)

غالباً مجتهدین خودشان را اعلم از دیگران می دانند - البتّه نمی گویم همه؛ غالباً این گونه اند - اما با وجود این که خود را اعلم از دیگران می دانند، حتّی بر زبان جاری نمی کنند. اینها این گونه اند. حاضر نیستند خودشان را مطرح کنند. حاضر نیستند به میدان بیایند.

بعد از رحلت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، همین امام بزرگواری که دیدید دنیایی را متوجّه خود کرد و مشّت او آن چنان گنجایش داشت که می توانست بشریت را در مشّت بگیرد، رساله نداد و رفت در خانه نشست. هر چه اصرار کردند، رساله نداد. بنده خودم جزو کسانی بودم که به ایشان عرض کردم. ایشان آن وقت جواب نمی داد و فقط می فرمود: آقایان هستند. تا این که بالاخره يك عده رفتند و ایشان را وادار کردند. فتاوی ایشان معلوم بود؛ رساله ی ایشان را تنظیم کردند و بیرون دادند.

در دیدار عمومی به مناسبت روز ولادت باسعادت حضرت جواد (ع) و در آستانه ی میلاد با برکت حضرت علی (ع) (1373/9/23)

اگر چه ما در هر آن در معرض تصرّف اراده ی الهی هستیم، اما این حوادث تلخ و گزنده که روی ما اثر تلخ و ناخوشایندی می گذارد، باید متوجهمان کند که ما الان در معرض اراده ی الهی قرار گرفته ایم و خدای متعال خواسته است با این حادثه، ما را در يك صحنه و عرصه ی جدید قرار دهد که اسمش «امتحان الهی» است. اگر انسان با این دید با حوادث برخورد کند، من خیال می کنم حتی تلخی حوادث هم کم خواهد شد. چون هر چه که اتفاق می افتد، مانند مرگها، پیش آمدنی است. هیچ کس نیست که بتواند خودش را از مرگ نجات دهد.

حاج احمد آقا رحمة الله علیه، نقل می کردند که در یکی از قضایا و حوادث مهمّ کشور در زمان امام رضوان الله علیه، من وقتی ماجرا را به امام خبر دادم، منتظر بودم که ایشان مثلاً تکانی بخورند. اما ایشان تأملی کردند و گفتند: «تقارب آجال شده.» خب؛ این حرف خیلی درست و حکیمانه ای است. بالا-خره اجل برای همه پیش می آید. مگر کسی هست که بتواند از این دروازه عبور نکند؟! همه - اعم از خوبها، بدها، جوان و پیر - عبور می کنند. عبور کسی از این دروازه، جای تعجب ندارد.

در دیدار اعضای بیت حضرت امام (رضوان الله علیه) (1374/1/14)

رهبر این امت و انقلاب، مردی بودند که در هشتاد سالگی سخت ترین کارهای دنیا را به دوش گرفتند. در یکی از روزهای سال پنجاه و نه که از اهواز به تهران آمده بودم، خدمت ایشان رسیدم و صحبت‌های گله آمیزی را درباره ی موضوعی مطرح کردم. ایشان به من گفتند که افراد مورد نظرشان را برای تشکیل جلسه خبر کنم. جلسه، وسط روز و بدون سابقه تشکیل شد و پیرمرد جوان دل و پُرنشاط و نیرومند، جلسه را بدون اظهار خستگی اداره فرمود. کار که برای خدا باشد، خستگی ندارد و زمان بردار نیست. يك وقت یکی از روسیاهسانی که به غلط وارد صفوف اهل ایمان شده بود، چیزی گفت که امام در پاسخ او فرمودند: «اگر شما نمی خواهید انجام دهید، کنار بروید؛ من خودم کارها را انجام می دهم و بارها را بر دوش می گیرم!» باور نمی کردند امام این گونه جوانانه وارد میدان شوند. قدرت ایمان ایشان این کارها را آسان می کرد. البته قدرت ایمان در وجود ایشان نسبت به میدانهایی که ما وارد آن می شویم، در حدّ اعلاّیش بود. ما توقع آن گونه ایمان را از هر کسی نداریم؛ اما می خواهیم نمونه ی عالی را به شما نشان دهیم.

در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش جمهوری اسلامی به مناسبت هفته ی دفاع مقدّس (1374/7/5)

انضباط، حتی در کارهای شخصی

من در دعاهایم راجع به انضباط اجتماعی از خدای متعال درخواست می‌کنم. امام عزیز ما که انسان نمونه بودند، منضبطترین آدمها به شمار می‌آمدند و حتی انضباط را در عمل شخصی خود رعایت می‌کردند. آفازاده‌ی ایشان - خدا رحمتش کند - ساعت را نگاه می‌کرد و می‌گفت: آقا! ساعت - مثلاً - یک ربع به دو است. ناهار نمی‌خورید؟ مشخص بود که وقت ناهار یک ربع به دو است. این طرف و آن طرف نمی‌شد. این دقت در همه‌ی امور و مسایل زندگی ایشان بود. انضباط بسیار مهم است.

در جمع اساتید و هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) (1374/8/17)

ص: 96

اشکهای جوانانه و از سر فرزانی

باید به این جوانان، تضرع، توسل و توجه هوشمندان و خردمندان ای را مثل تضرع فرزندگان - و نه غافلان - یاد دهید. خدا حاج احمد آقا را پیامرزد که می گفت: «این اواخر، وقتی شبها امام گریه می کردند، دستمال برای پاک کردن اشک چشمشان کافی نبود!» حاج احمد آقا این مطلب را به طور خصوصی می گفت. می گفت «برای ایشان حوله می آوردیم تا اشک چشم را با آن خشک کنند.» اشک پیر مرد نودساله سخت تر از اشک جوان بیست و پنج یا سی ساله سرازیر می شود. همچنان که همه ی کارهای آن پیر مرد، عجیب بود و جوانانه؛ اشک ریختنشان هم جوانانه بود.

در جمع اساتید و هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) (1374/8/17)

ص: 97

استوار و خستگی ناپذیر بودن امام

خدای متعال، امام بزرگوار و آن شخصیت را این طور آفریده بود که احساس شکست و خستگی نمی کرد و ناکامی در روح او راه نداشت. در سخت ترین حالات هم قصد پیشرفت داشت. شما خودتان در دوره ی هشت ساله ی جنگ، از نزدیک دیدید که در سخت ترین حالات هم، آن کسی که تصمیم بر عقب نشینی نداشت، شخص امام بود که مثل کوه محکم ایستاده بود. وقتی يك کوه به آن استواری، پشت سر انسان است، راحت مبارزه می کند.

او در دوران مبارزه نیز همین طور بود. با این همه... سختی و كتك و فشار و تبعید و كهولت سن، باز هم به مبارزه ادامه می داد. امام بزرگوار که مشغول مبارزه شد، جوان نبود. ایشان، در ابتدای شروع مبارزه، يك مرد شصت و سه ساله بود! من یادم است که در همان سخنرانیهای سال چهل و يك می گفتند که من چرا و از چه چیزی بترسم؟ اگر مرا هم بکشند، شصت و سه سالم است و تازه در سنّ پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام که از دنیا رفتند، از دنیا خواهم رفت. چه سعادتى از این بهتر؟ این، منطق او بود.

در جمع فرماندهان، مسؤولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار (1374/10/5)

خدا می داند که اگر در جنگ، فرد محکمی به استقامت امام نبود، حداقل یکی، دو استان این مملکت رفته بود. این تو بمیری، از آن تو بمیریهای قدیم نبود. این، چیز خیلی خطرناکی بود. حالا برمی دارند می نویسند که امام بعد از فتح خرمشهر گفتند: جنگ، تعطیل! غلطهای بی خودی، حرفهای دروغ، تهمت‌های بی وجه! ما در آن جا، خودمان حاضر و ناظر بودیم. در این سالهای متمادی، کسی هم از ما دروغ نشنیده است. آدمهایی که نبودند، یا همان وقت هم مطرود امام بودند، حالا حرف می زنند و چیزهایی را بی خودی به امام نسبت می دهند. بعد از فتح خرمشهر، امام فرمودند که لب تمام طول مرزها بایستید و یک صف دفاعی تشکیل دهید و داخل مرزها نروید. نگفتند جنگ را تمام کنید. گفتند: با حالت تدافعی مطلق، لب مرزها بایستید. نیروهای نظامی، وقتی که هنوز اعلام صلح و آتش بس نشده بود، رفتند گفتند: نمی شود لب مرز ایستاد. طرف مقابل، هنوز ادعای جنگیدن با ما دارد. لب مرز ایستادن، نیروهای ما را هضم خواهد کرد و از بین خواهد برد. ما مجبوریم که تحرک داشته باشیم. این مطلب را نظامیها به امام گفتند؛ ما هم نگفتیم. نظامیهای متخصص خبره، پیش امام آمدند و جلوی ما، به ایشان گفتند این طوری است و نمی شود. امام فرمودند: خیلی خوب؛ حالا که این طور است، پس لب مرز باشید و حملات محدود بکنید. رفتند در قرارگاه نشستند، استراتژی بسیار خوب و

موفقی برای حمله های حول و حوش مرز ریختند و دیگر به اعماق نمی رفتند. کی امام گفتند جنگ را تمام کنید؟! امام همان وقتی هم که در سال 67 جنگ را تمام کردند، بعد از آن موقعی بود که بعضی از مسؤولان با ایشان رفتند بحث کردند، صحبت کردند، حرف زدند، اصرار کردند. ایشان همان موقع هم حاضر نبودند جنگ را تمام کنند. روحیه ی امام، یک روحیه ی محکم تسلیم ناپذیر بود و همین بود که ایران و ملت و انقلاب را نجات داد. هم کسانی که انقلاب را قبول دارند، باید شکرگزار امام باشند و هم کسانی که با انقلاب دشمنند، اما ایران و این مرزها را قبول دارند، باید خاک پای امام را توتیای چشمشان کنند و خودشان را وامدار امام بدانند. امام موجب شد که ایران بماند و تجزیه نشود. اگر این استقامت امام نبود، مگر قضیه این طوری بود؟

در جمع مسؤولان وزارت خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران (1375/05/16)

ص: 100

بدون استمداد از خدا، يك گوشه ی کار، عیب خواهد کرد. بدون تردید، چنین است. تاریخ گذشته و معاصر، حتّی يك استثنا هم ندارد که فرض کنیم کسی از خدا استمداد نکرده باشد، از خدا کمک نخواسته باشد و یا به قوانین الهی و طبیعی اعتنا نکرده باشد، درعین حال، زندگی او به کمال خوبی گذشته باشد. نه در فرد و نه در جامعه، چنین چیزی متصوّر و امکان پذیر نیست. این که می گوییم «از خدا بخواهیم»، به این معنا نیست که باید قواعد طبیعی را - که انسان با خرد خود پیدا می کند - ندیده بگیریم؛ نه. برای رسیدن به مقصود، دو کار لازم است: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا» (1) اولاً اراده ی آخرت، انسان باید دنبال آخرت باشد. یعنی همان ارتباط با خدا. ثانیاً «سَعَى لَهَا سَعْيَهَا». تلاش هم باید بکند.

من در جریانی خدمت امام رفته بودم و ایشان در بستر بیماری بودند. در سال 65 یا 66، امام سکنه ی قلبی خیلی شدیدی کردند که البته نگذاشتیم کسی بفهمد و مردم، مطلع نشدند. در وضع سیاسی آن روز - وسط جنگ - اگر قضیه معلوم می شد، آثار بسیار منفی ای داشت. در همان روز، اتفاقی افتاده بود و امام راجع به آن، تصمیم قبلی گرفته بودند که نمی خواهم تفصیلات را بگویم. به هر حال، اگر آن تصمیم را نمی گرفتند، بیماری امام معلوم می شد و

ص: 101

1- . سوره ی اسراء، آیه ی 19. و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند

همه - از دوست و دشمن؛ به ویژه خبرگزاریها - می فهمیدند و اوضاع شدیداً به هم می خورد. وقتی من خدمت امام رفتم، ایشان روی تخت بیمارستان خوابیده بودند و به دستشان سرم وصل بود. گفتم: «تصمیمی که شما چند روز پیش از این گرفتید (در گرفتن آن تصمیم، خود ما هم با ایشان مواجه بودیم) واقعاً کار خدا بود. چطور شد که شما به فکر افتادید و چنین تصمیمی گرفتید؟! که اگر نمی گرفتید، حالا همه می فهمیدند شما روی تخت بیمارستان افتاده اید و حالتان مساعد نیست.» ایشان گفتند: «من از اول انقلاب تا حالا، احساس می کنم يك قدرتی دارد ما را هدایت می کند و به ما کمک می کند.» این، عین عبارت ایشان است که من به ذهنم سپردم و وقتی بیرون آمدم، بلافاصله نوشتم. مقصود ایشان این بود که در این قضیه هم، مانند سایر قضایا، خدای متعال به ما کمک کرد که این تصمیم را گرفتیم.

در دیدار مسؤولان اداری استان آذربایجان غربی (1375/6/03)

لازمه ی محیط ورزش، خرابی نیست. ورزشکاری، ملازم با بی دینی نیست.

متدینترین آدم زمان ما یعنی امام بزرگوار، ورزشکار بودند و تا آخر عمرشان - در سنّ نزدیک نود سالگی - هر روز ورزش می کردند. ورزش مخصوص ایشان، راهپیمایی بود - من يك وقت با آقای هاشمی، پیش ایشان رفته بودیم. زمان ریاست جمهوری من بود و برای امر مهمّی، یادم هست که خدمت امام رفتیم و پهلوی ایشان نشستیم. بعد دیدیم که ایشان همین طور، این پا و آن پا می کنند. یکی از ما دو نفر پرسیدیم: امری دارید - شبیه این مضمون - ایشان گفتند: من راهم را نرفته ام!

ایشان روزانه سه بار، هر بار هم بیست دقیقه، لازم بود راه بروند. آن وقت، نوبت راه رفتنشان بود. حالا رئیس جمهور و رئیس مجلس کشور، خدمت ایشان رفته اند، ایشان قدم زدندشان را فراموش نمی کردند! این قدر ایشان به مسأله ی ورزش مقید بودند.

در دیدار رئیس و معاونین سازمان تربیت بدنی و رؤسای فدراسیونهای ورزشی کشور (1375/10/8)

من به یاد می آورم که در زمان ریاست جمهوری خود، قصد شرکت در يك مجمع جهانی و ایراد سخنرانی را داشتم. رسم من این بود که متن این نوع سخنرانیها را قبلاً خدمت امام ارائه می دادم و می گفتم: «بنده این متن را آماده کرده ام.» تا ایشان اگر نظری داشتند، بیان کنند. در مورد آن سخنرانی که قرار بود در جمعی از سران کشورها - که اکثرشان هم غیر مسلمان بودند - ایراد شود، ایشان به من گفتند قضیه ی تفکیک ناپذیری دین از سیاست را هم در متن سخنرانی بگنجانید! من ابتدا تعجب کردم که آخر این قضیه چه مناسبتی دارد؟! اما چون ایشان فرموده بودند، خود را مؤظف می دانستم آنچه را که خواسته اند، انجام دهم. خلاصه این که، به قاعده ی یکی دو صفحه، قضیه تفکیک ناپذیری دین از سیاست را در متن آن سخنرانی گنجاندم. نهایتِ سعی ام این بود که آن قضیه، در ابتدای متن سخنرانی و جای برجسته ای گنجانده شود.

بعدها هرچه زمان گذشت، به صحت نظر ایشان، بیشتر معتقد شدم. همان وقت هم - بعد از آن که سخنرانی انجام شد و برگشتم - به دوستانم گفتم: «این فرموده و نظر امام، در ابتدا به نظرم عجیب آمد؛ اما پس از ایراد سخنرانی، فهمیدم که این فکر کاملاً درست بود.» تاکید مکرر امام به این خاطر بود که واقعاً روی این قضیه، در طول زمان، خیلی کار شده است. یعنی دشمن روی قضیه ی تفکیک دین از سیاست، فراوان کار کرده است و از طرف خودیها هم نسبت به

قضیه ی تفکیک ناپذیری خیلی قصور شده است.

در دیدار با روحانیون خوزستان در حوزه ی علمیه ی اهواز (1375/12/18)

ص: 105

امام به شدت به ایشان [حاج آقا مصطفی خمینی] دل بسته و علاقه مند و وابسته بودند. صبری که آن بزرگوار در مقابل این حادثه [شهادت حاج آقا مصطفی] کرد، چهره ی مبارك امام را جلوی چشم همه مثل خورشید فروزان کرد. وقتی به ما خبر رسید، من مشهد بودم. واقعاً بعضی از رفقا باور نمی کردند؛ از بس حادثه عظیم و سنگین بود. بعد متن صحبت امام به دست ما رسید که این حادثه را از الطاف خفیه ی الهی دانسته بودند، که روشن بینی امام را نشان می داد

در دیدار با دست اندرکاران برگزاری بزرگداشت خاطره ی حاج آقا مصطفی خمینی (1376/7/7)

من وقتی که به سفر الجزایر رفته بودم، از فرودگاه با شاذلی بن جدید سوار ماشین شدیم. شما آقایان می دانید - لابد از آن زمان سابقه دارید - که شاذلی بن جدید، در زمانی که رئیس جمهور بود، شاید در همه ی کشورهای عرب، هیچ کس به آبرومندی و اهمیتش نبود؛ هیچ کدام! علّش هم این بود که هم جنبه ی انقلابی داشت و هم الجزایر کشوری بود که حالت - مثلاً - مدرن و مترقی داشت؛ کسی آن را به عنوان مرتجع تلقی نمی کرد، مواضعی هم می گرفت که بالاخره همه را راضی می کرد. می خواست امریکاییها را، شرق را و غرب را راضی کند؛ حیثیتی داشت - البته به نظر بنده، حیثیتهای پوچ - همان وقت هم می گفتم که اینها خیال می کنند که در دنیا حیثیت دارند.

به هر حال شاذلی آدم محترمی بود؛ سابقه دار، سالها هم رئیس جمهور بود. آن سالی که من به الجزایر رفتم، سه، چهار سال بود که رئیس جمهور بودم و ایشان شاید ده سال، دوازده سال بود که رئیس جمهور بود. در ماشین که نشستیم تا از فرودگاه برویم - من فراموش نمی کنم، بنده با رؤسای کشورها خیلی برخورد کرده ام و دیده ام چگونه اند - من به طور طبیعی نشسته بودم، ایشان هم طرف چپ من نشسته بود... دستهایش را روی پایش گذاشته بود. خدا می داند تا وقتی که من با او صحبت نکردم، او جرأت حرف زدن نداشت! نشاط حرف زدن نداشت! مرعوب! توجه می کنید؟!

من يك خرده از خیابانها پرسیدم، از هوا پرسیدم - معمول است که آقا، هوای خوبی دارید. این هم از همان کارهای تعارفاتی است - گفتم هوای شما خیلی خوب است. حرف زدیم و صحبت کردیم و يك تگه هم شوخی کردیم؛ او یواش یواش به نشاط آمد، که با من حرف زد!

من وقتی به ایران برگشتم، به امام گفتم: شاذلی بن جدید مرعوب بود؛ مرعوب من نبود، مرعوب شما بود! مرا که آن جا نگاه می کرد، امام خمینی را می دید - به امام گفتم: شما را می دید - و خدا می داند همان طور بود! آن عظمت امام، عظمت انقلاب، آن چنان ابهت داشت که حالا من که آن جا رفته بودم - يك رئیس جمهور تازه کار و او آدم آن چنانی - او همان طور در مقابل من بود! البته يك روز و نصفی، یا دو روز آن جا بودیم؛ خیلی نبودیم؛ تا آخر هم در صحبتها و ملاقاتهایش با من، همان حالت - کم و بیش، البته نه به آن شدت اول کار - بود. بعد که دید ما هم يك آدمی هستیم، حرف می زنیم، شوخی می کنیم، اشتباه می کنیم؛ قضیه يك خرده برایش عادی شد! ابهت انقلاب، این است. انقلاب، خیلی ابهت دارد

در دیدار با سفرای ایران در اروپا (1376/8/27)

ص: 108

این حالاتی که شما در کسانی مثل امام رضوان الله علیه در سنین بین هشتاد و نود سالگی می بینید، ادامه ی حالات جوانی ایشان است. چون امام، تقریباً 79 ساله بودند که به ایران آمدند و جمهوری اسلامی شروع شد؛ یعنی امام از نزدیک هشتاد سالگی این مسؤولیتهای سنگین را شروع کرده اند! وقتی که همه ی انسانها در این سنین، بازنشسته می شوند و اهل افتادن در يك گوشه و در بستر و بی رغبتی و بی نشاطی نسبت به همه ی کارها؛ امام در آن سن، بزرگترین کارهای عالم را شروع کردند. اداره ی يك کشور، بلکه ایجاد يك نظام و قدم به قدم پیش بردن این نظام! این از جهت مشاغل و مسؤولیتهای مهم.

امام رضوان الله علیه، از جهت معنوی هم همین طور بودند. بنده این را مکرر گفته ام. معمولاً امام در ماه رمضان، دیدار نداشتند. البته ما گاهی بین ماه رمضان می رفتیم و با ایشان ملاقات می کردیم - افطاری، یا به دلیل دیگری پهلوی ایشان بودیم؛ يك بار یا دو بار - اما غالباً مردم ایشان را نمی دیدند؛ ما هم کمتر از معمول می دیدیم. بعد از ماه رمضان که انسان ایشان را می دید، در يك دیدار و ملاقاتی که با مردم حرف می زدند، آدم به طور محسوس می فهمید که ایشان در این يك ماه، نورانیتر شده اند آدم، این را حس می کرد. پیر مرد هشتاد و چند ساله - نزدیک نود ساله - این يك ماهه حرکت می کرد و پیش می رفت! همیشه در حال حرکت بودند؛ اما ماه رمضان، بیشتر و جدیتر! چون میدان، میدان مناسبتری است.

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری شب بیست و سوم ماه رمضان (1376/11/1)

من یادم است که در سالهای چهل و نه و پنجاه درباره ی مرجعیت امام با علمای مشهد که آن وقت در نجف بودند، صحبت می کردیم. ما پیش یکی از علمای معروف مشهد رفتیم که بسیار هم مرد بزرگوار و خوبی بود و همین چند سال قبل به رحمت خدا رفتند - مرحوم آقای میرزا جواد تهرانی که در سن هشتاد سالگی هم به جبهه رفت و پای خمپاره ی 60 و 120 نشست، خمپاره هم زد! او هم مرد بسیار خوبی بود. آن وقتی که ما جوان بودیم، ایشان پیرمردی نسبتاً مسن بود - ایشان به من می گفت: «امام را - به اسم می گفت - تازه شناخته اید؛ ما ایشان را چهل سال است که می شناسیم». ایشان می گفت: «من وقتی که برای تحصیل، از تهران به قم رفتم، در حرم حضرت معصومه، چشمم به يك آقا - جوانی زیبا و خوش قیافه، دارای محاسن مشکی باریک - افتاد و هر روز و هر شب آن جا می دیدم که در جای معینی غرق عبادت است؛ تحت الحنك را می اندازد و مشغول عبادت می شود! محبّت این مرد به دلم افتاد. بعد پرسیدم که این آقا کیست؟ گفتند ایشان آقا روح الله است - آن وقت به ایشان آقا روح الله می گفتند - من از آن وقت به این مرد، ارادت پیدا کردم!»!

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری شب بیست و سوم ماه رمضان (1376/11/1)

انقلاب عظیم مردمی، واقعاً پدیده ی عظیمی است. چنین حادثه ی عظیمی را شما خلق کردید. حادثه ی پیروزی در جنگ هشت ساله را شما جوانان حزب الله خلق کردید. حادثه ی پیروزی در محاصره ی سیاسی و در محاصره ی اقتصادی را شما خلق کردید. همه ی اینها آفرینشهای شماست. روشنفکری این است.

خب، چرا بایستی به خاطر عمل - مثلاً - کسی که حالا سلیقه اش [متفاوت] است، شما متهم شوید؟! گفته شود که اینها اهل منطق نیستند؛ اهل جنجالند، اهل بی خودی حرف زدند، اهل حمله کردند، اهل زنجیر و داغ و درفشند! چرا؟ این ظلم نیست؟ من این گونه موافق نیستم.

ببینید؛ سلیقه ی امام رضوان الله علیه هم عیناً همین بود. نه این که خیال کنید سلیقه ی دیگری بود؛ نخیر، سلیقه ی امام، عیناً همین بود. بنده به شما عرض می کنم، خبر می دهم؛ البته شواهد هم هست.

در سال شصت و چهار که آقای ناطق نوری وزیر کشور بودند، من یادم نمی رود که عده ای از جوانان در خیابانها به بدحجابها حمله می کردند. امام به ایشان نوشت: بروید و این جوانانی را که به بدحجابها حمله می کنند، بگیرید، بزنید، زندان و حبسشان کنید! امام، مخالف بود؛ در حالی که امام، آن مرد شجاع و بی نظیری است که مسأله ی حجاب را به این کشور برگرداند! هیچ

کسِ دیگر غیر از امام نمی توانست. این هم یکی از اختصاصات امام بود. اگر غیر از امام، هر کس دیگر بود - از همین بزرگان و مقدّسین علما - هیچ کس جرأت نمی کرد بگوید «زنان باید با حجاب، بیرون بیایند». امام در همان ماههای اوّل پیروزی انقلاب گفت «باید با حجاب بیایند»! این همان امام است؛ اما درعین حال با آن روش، مخالف بود و ایستادگی کرد و گفت که بچه های کمیته جلوی این کار را بگیرند.

البته آنها هم بچه های حزب اللّهی بودند؛ منتها کار را نمی فهمیدند، اشتباه می کردند. بنده هم با این گونه زدن و جنجال موافق نیستم. بچه های خوب، مؤمن، صادق، سالم، خوش فکر و خوش دل، گاهی راه را اشتباه می کنند!

در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (1376/12/14)

ص: 112

... آقایان روحانیون نباید خود را از سیاست دور نگه دارند... از همه عارف تر، امام بود. چه کسی در کشور به حد عرفان امام می رسید؟ دیدید چگونه وارد میدان شد؟ مثل شیر. امام درباره ی استاد بزرگوار خود - مرحوم آقای شاه آبادی - گفته بودند که ایشان اهل مسائل سیاسی بودند. همچنین من در جایی از امام شنیدم که مرحوم آقای شاه آبادی روی منبر گفته بودند که اگر کسی دور و بر من بود، قیام می کردم. بنابراین عرفان موجب نمی شود که انسان برود در گوشه ی بنشیند. البته درست فهمیدن مسائل سیاسی و سالم طرح کردن آن، مسأله ی دیگری است؛ اما انزوا و انعزال از سیاست، به هیچ وجه مصلحت نیست.

در دیدار با فرزند آیه الله شاه آبادی و جمعی از مردم (1377/1/24)

من يادم نمي رود، آن زمان كه جوانان لانه ي جاسوسي را گرفته بودند و جنجال بلند شده بود - شايد حدود کمتر از يك ماه گذشته بود - ما هم آن اوقات، اتفاقاً تازه از حج آمده بوديم. من و آقای هاشمی و يك نفر ديگر - كه نمي خواهم اسم بياورم - از تهران به قم، خدمت امام رفتيم كه پرسيم بالاخره آنها(1) گرفتار شده اند، حالا با آنها چه كنيم؟ بايد بمانند، نمانند، نگاهشان داريم؟ بخصوص كه در داخل دولت موقت هم جنجال عجيبی بود - معاشر بوديم ديگر - كه آنها را چه كنيم؟ بعد كه دوستان شرح دادند وضع اين گونه است، راديوها اين طور گفته اند، امريكا اين طور گفته است و مسؤولين دولتي اين طور مي گویند، ايشان تأملي كردند و گفتند: از امريكا مي ترسيد؟! همين طور؛ يك سؤال واقعي! من ديدم واقعاً يك استفهام است؛ از امريكا مي ترسيد؟! گفتيم نه. گفتند: پس نگاهشان داريد!

حقيقتاً آدم احساس مي كرد اين مرد، خودش كه از اين شكوه ظاهري و مادّي و اقتدار و از اين امپراتوري مجهّز به همه چيز، حقيقتاً ترسي ندارد، اين حالتِ ترسي و به چيزي نگرفتن اقتدار مادّي دشمن را به ديگران نيز منتقل مي كند!

در ديدار اعضاي دبیرخانه ي مجمع تشخيص مصلحت نظام (1378/1/28)

ص: 114

يك شرط ديگر براي مفيد بودن، احساس مسؤوليت است، كه در باب مسائل دين و متدينين، اين احساس مسؤوليت، تعبير ديگري از تعهد ديني و تدین است. بی تفاوت بودن و بی اعتنایی به كجرويها و انحرافها، با این احساس نمی سازد. آن طیبی که می بیند در تیررس فعالیت و قدرت او - جلوی چشم و در نقطه ی دید او - بیماری وجود دارد که رنج می برد و بر نمی خیزد به کمک آن بیمار برود، این طیب، طیب متعهد و مسؤل و ملتزمی نیست. آن بینایی که می بیند نابینایی در شرف سقوط است و به کمک او نمی شتابد، تعهد اخلاقی و دینی ندارد. بی تفاوتی و حالت «به من چه»، دشمن بزرگ تعهد و رسالت عالمان دین و روشنفکران و آگاهان در جامعه است. اساس کار، این است. در دوران مبارزه ی این ملت با نظام طاغوت - نظام فاسد و مفسد و منحرف گذشته - اگر این احساس تعهد در آن مرد بزرگ - آن آتشفشان معنویت و مسؤولیت و تعهد - و در کسانی که در شعاع او جان و نیرو و خط و هدایت می گرفتند، نبود، این ملت همچنان در ذلت عبودیت و رقیت استکبار و عوامل استکبار، باقی می بود. آن مردی که ما فکر می کنیم امسال باید به یاد او باشیم، مظهر همین مسؤولیت بود و آرام نمی گرفت. در اوایل شروع مبارزه - اواخر سال چهل و يك و آغاز چهل و دو - یکی از کسانی که داخل منزل

امام بود، در قم به من گفت: «ایشان شبها دو ساعت می خوابند و بقیه، دائم مشغول نامه نگاری به علمای بلاد، به بزرگان و کسانی هستند که می توانند روی ذهن مردم اثر بگذارند». آری؛ اگر این احساس در آن مرکز نمی بود، در محیط دایره و بدنه ی بین محیط و مرکز، آن جوش و خروش پدید نمی آمد و این حادثه ی عظیم تاریخی، اتفاق نمی افتاد. بعد هم دیدید که در سنین حدود هشتاد سالگی، این مرد با داشتن بیماری قلبی، سنگینترین بارها را بر دوش گرفتند و هیچ وقت نگفتند خسته هستم! گاهی بعضی از دوستان - دوستانی که مسؤولیتهای گوناگونی داشتند و احیاناً يك ناروایی و دشواری دیده بودند و احساس خستگی می کردند - خدمت ایشان می رفتند و می گفتند آقا، اجازه بدهید ما برویم. چند سالی - دو سال، پنج سال - کار کردیم، حالا برویم مشغول کار خودمان شویم؛ آنهایی که روحانی بودند - علما - می گفتند دنبال درس و بحث خودمان برویم. ایشان می گفتند: اگر بنای خسته شدن است، من از همه ی شما اولی به خسته شدن هستم. راست هم می گفتند؛ اینهایی که می آمدند، جای فرزندان ایشان بودند. پیر مرد هشتاد و چند ساله، با بیماری، این گونه بود! این احساس مسؤولیت است.

در دیدار روحانیون و امام جمعه ی نوشهر (1378/02/29)

تواضع و حیا در امور عاطفی و معنوی

شی در يك جلسه ی خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان [حضرت امام] هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله ی ستایش گونه ی کوتاه يك شاگردش - که البته همه ی ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و با حیا بود.

خطبه های نماز جمعه (1378/3/14)

ص: 117

اما آنچه درباره ی امام گفته شده است، منشأش محبت نیست؛ محبت منشأ آن خصوصیات است که در امام بود. نکته ی دوم این است که این شخصیت دارای ابعاد گوناگون، هیچ اصرار و عجله ای نداشت که آن زیباییها و درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت هر جا تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، بُعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال 37 شروع می کنم؛ سالی که خودم به قم رفتم و اول بار امام را از نزدیک دیدم؛ البته قبل از آن در مشهد شنیده بودیم که در قم يك مدرس و استاد بزرگی هست که جوان پسند و برجسته است. طلبه ی جوانی که به قم وارد می شود، دنبال استاد می گردد. در حوزه های علمیه، انتخاب استاد، اجباری نیست و هر کس طبق پسند و سلیقه ی خود، استاد را انتخاب می کند. استادی که طلاب جوان و مشتاق را در وهله ی اول به خود جلب می کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش به عنوان «حاج آقا روح الله» شناخته می شد. مجموعه ی جوانان فاضل و درسخوان و پُرشوق در محفل درس او جمع بودند. ما در چنین فضایی وارد قم شدیم.

او مظهر نوآوری علمی و تبّخر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم - یعنی مرحوم آية الله میلانی - که از فقهای برجسته بود. در قم هم همان وقت رئیس حوزه ی علمیه ی قم - که استاد

امام هم بود؛ یعنی مرحوم آیه الله العظمی بروجردی - حضور داشت؛ بزرگان دیگری هم بودند؛ اما آن محفل درسی که دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقه مند به استعداد‌های خوب را جذب می کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه ی او، درس اول فلسفه بوده است؛ لیکن حالا ترجیح می دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلّم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همّت می گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم.

خطبه های نماز جمعه (1378/3/14)

ص: 119

اخلاق و زبان خوش و روی گشاده و دل نرم، خیلی معجزه می کند. «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»⁽¹⁾؛ این، آیه ی قرآن است. انسان حتی با مخالفان و دشمنان هم باید این طوری رفتار کند. البته برای امثال بنده مشکل است؛ منتها انسان باید به خاطر وظیفه، کار مشکل را انجام دهد.

سال 41 در دو شهر مختلف، دو نفر از آقایان از امام گله کرده بودند. اوایلی بود که نام و شهرت امام اوج گرفته بود. من با یکی از دوستان - که الان هم هست - مشترکاً رفتیم تا خدمت امام برسیم. آقای آسید محمّد و رامینی گفت حاج آقا خسته اند. من گفتم چند دقیقه بی مزاحم نمی شویم. آمد گفت پس بیست دقیقه. خدمت ایشان رفتیم و صحبت گرم شد. حدود پنجاه دقیقه امام صحبت کردند. گله ی آن آقایان را به ایشان عرض کردم. می دانید که امام خیلی کم حرف و نجوش بود - بخصوص آن اوایل - اصلاً آدمی نبود که گرم بگیرد و احوال این و آن را بپرسد. ایشان دهه ی فاطمیه سه روز روضه داشتند و در اتاقشان می نشستند و اخم هاشان هم تو هم بود. هر کس می آمد - که غالباً طلبه ها بودند - مساکم الله بالخیر می گفتند و تمام می شد؛ مگر این که کسی مسأله بی می پرسید؛ آن وقت یواش یواش بحث گرم می شد. بنابراین همه

ص: 120

1- . سوره ی فضّلت، آیه ی 34. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی يك دل می گردد.

می دانستند که ایشان اهل گرم گرفتن با این و آن نیستند. ایشان گفتند من با این خصوصیتی که دارم، الان به خاطر خدا با افراد گرم می گیرم؛ حتی برای بعضی ها عناوین پشت پاکت را گرم تر از آنچه حقشان است، می نویسم. چرا؟ چون ایشان کار بزرگی در پیش داشت. هر وقت انسان هدف و کار بزرگی در پیش دارد، باید با مردم و مخاطبان همین اخلاق را رعایت کند؛ و امام این کار را می کردند.

در دیدار گروهی از مردم (1378/12/2)

ص: 121

مهم این است که احساسات و شور و شوق، به منطق و معرفتی متکی باشد. آن چیزی که در مجموعه ی سپاه و بسیج، انسان را به اعجاب و تحسین وادار می کند، این نکته است. احساسات بی منطق، سطحی و کم عمق، در برخورد با حوادث گاهی فروکش می کند و گاهی حتی به ضدّ خود تبدیل می شود؛ اما وقتی احساسات به فکر و ایمان و منطق متکی است، روزبه روز شفافتر، عمیقتر و در هنگامه ی خطر، کارآمدتر می شود. آن چیزی که انسان را در مقابل مجموعه ی سپاه پاسداران وادار به احترام می کند، این است.

برخی از شما عزیزان، یادگارهای دوران دفاع مقدّسید. بسیاری از شما در آن هنگامه ی کم نظیر تاریخ کشور ما حضور داشته اید و آن را دیده اید. بعضی هم از آن، ماجرا و داستانی شنیده اید. آنچه برای ملت ایران، بسیار اهمیت داشته و دارد، این است که او به دنبال يك آرمان بزرگ و هدف عالی قیام کرد. این هم توفیق خدا بود. بارها خدا را سپاسگزاری می کنیم که ما را در مقطع بیداری و آگاهی و اقدام قرار داد. در دیداری، به امام بزرگوارمان رضوان الله تعالی علیه گفتیم اگر تا ابد خدا را شکر کنیم که ما را در زمان شما قرار داد، کم شکر کرده ایم. مجموعه ی این عوامل، با حضور آن شخصیت عظیم، به ملت ایران این فرصت را داد تا بتواند آرزوهای فروخته و فریادهای در گلو شکسته ی امت اسلامی را در فضای دنیا فریاد کند. آرمان ملت ایران، يك آرمان بزرگ، حقیقی و مشترك میان همه ی اعضای امت اسلامی بود. امروز نیز همان طور است.

در دیدار رزمندگان لشکر 14 امام حسین (ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (1380/08/14)

ما دولت تازه کاری داشتیم که دو سال روی کار آمده و با چنین حمله ی سنگینی مواجه شده بود و دشمن در هزاران کیلومتر زمین ما، از جنوبی ترین نقطه تا شمالی ترین نقطه ی همسایگی با عراق، مستقر شده بود؛ اما در این حال به ما می گفتند بیاید مذاکره کنید! مذاکره از موضع ضعف و ذلت و همراه با دست پُر حریف در چانه زنی. آن روز اگر مذاکره صورت می گرفت - که يك عده از سیاسیون، همان روز به امام فشار می آوردند که بنشینید مذاکره کنید - مطمئناً عراق از بخش عمده ی خاک ما خارج نمی شد و تا امروز خوزستان و خرمشهر و شاید بسیاری از مناطق دیگر همچنان زیر چکمه ی نیروهای متجاوز بیگانه بود. اما امام ایستاد. منطق امام این بود که وقتی متجاوز در خاک ماست و با دست پُر ما را تهدید می کند، ما مذاکره نمی کنیم. مذاکره آن وقتی صورت می گیرد که دشمن از تمام خاک ما خارج شود. امروز عده ای ناجوانمردانه این حقیقت را ندیده می گیرند. آن روز عده ای، از جمله همان روسیاهان فراری از کشور که امروز به دامن امریکا و اروپا و جاهای دیگر پناه برده اند، از طریق محافل سیاسی و روزنامه ها و رادیو و تلویزیون - که در دست آنها بود - مرتب فشار می آوردند که امام باید مذاکره کند. هیأت‌های بین المللی هم مرتب به ایران می آمدند و می گفتند مذاکره کنید. امام با الهام از همان بینش روشن، ایمان راسخ، توکل به خدا و قدرت اراده ایستاد و گفت

اگر ما توانستیم سرزمینهای خود را پس بگیریم، آن گاه وقت مذاکره است؛ امروز وقت مذاکره نیست؛ عملاً هم همین طور شد.

در چنان شرایطی که غم، دلها را فرا گرفته و رجزخوانیهای عراق همه ی دنیا را پُر کرده بود، نیروهای ما از کمترین امکانات مادی برخوردار نبودند. این که می گویم کمترین امکانات مادی، يك حقیقت است. من فراموش نمی کنم، یکی از سرداران و فداکاران آن روز - که امروز بحمدالله در همین جلسه حضور دارند - به اتفاق چند نفر در اهواز پیش ما آمدند و چند قبضه خمپاره انداز می خواستند تا بتوانند قدری در مناطق جلوتر ایستادگی و مبارزه کنند؛ اما کسی نبود به اینها این چند قبضه خمپاره انداز را بدهد! ما برای سیم خاردار و گلوله و آر. پی. جی مشکل داشتیم؛ تانک و نفریر و امثال اینها که به جای خود. آنچه در اختیار ملت ایران بود، عبارت بود از يك اراده ی قوی و نشاط همه جانبه که برخاسته از ایمان و آگاهی بود. این که امام فرمودند «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، یعنی این.

در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت سالروز آزادی خرّمشهر (1381/3/1)

ص: 124

توصیه‌ی همیشگی امام به مسؤولین

مسؤول باید در موضع مسؤول قرار گیرد؛ یعنی حقیقتاً احساس مسؤولیت کند. مسؤولیت - آن گونه که در ذهن بعضی افراد است - به معنای اختیارداری و صاحب اختیاری و عنان گسیختگی نیست. بعضی افراد وقتی به مسؤولیتی می‌رسند کأنه مجال واسع و امکان تاختن برایشان پیدا شد. مسؤولیت را نباید به این معنا گرفت. البته وقتی امکانات در اختیار کسی قرار می‌گیرد؛ وقتی قدرتی برای مقصودی در یک بخش در اختیار کسی قرار می‌گیرد، طبعاً دست او را باز می‌گذارد برای این که کار کند. در این شکی نیست. منتها این دست باز و این توان کار باید با احساس مسؤولیت کامل همراه باشد؛ یعنی انسان خود را در موضع مسؤول بداند و همیشه آماده باشد که از او سؤال کنند: «این کار را چرا کردی» تا بتواند جواب دهد. انسان بعضی از کارها را پنهانی انجام می‌دهد - طبیعت کار پنهانی است - اما همان کارها را هم باید طوری انجام داد که اگر قرار شد به صحنه‌ی تلویزیون بیاید، انسان ابایی نداشته باشد. این از توصیه‌های همیشگی امام به ما بود. امام می‌گفتند همان کارهای مخفی را که باید به خاطر مصلحتشان مخفی بمانند، طوری انجام دهید که اگر قرار شد آشکار شود، ابایی نداشته باشید. مثلاً اگر یک مذاکره یا یک معامله‌ی سیاسی انجام دادید؛ دستوری به کسی دادید یا قراردادی با کسی بستید که بناست مکتوم بماند، این کارها را طوری انجام دهید که اگر روزی بناگزیر افشا شد، شما مشکلی نداشته باشید و کاملاً سربلند بگویید: «خیلی خب؛ من این کار را کرده‌ام.» قاعده اش این است.

در دیدار هیأت دولت در ماه مبارک رمضان (1381/9/10)

هیچ متکلمی و هیچ فیلسوف یا فقیهی از این که يك نظر مسلم فقہی یا اصولی یا کلامی قبل از خود را به کلی ابطال کند، ابایی ندارد و از این که کسی به او بگوید چرا ابطال کردی هم باکی ندارد؛ چون چنین چیزی اصلاً در حوزه گفته نمی شود. این سنت حوزه است که نظرات گذشتگان را مطرح کنند. شما ملاحظه کنید؛ امام رضوان الله علیه، آن وقت که در قم تشریف داشتند در درس اصول، نظرات [رایج آن] روز را که نظرات مرحوم آیه الله نائینی بود، ذکر می کردند، بعد فیه اولاً ثانیاً، ثالثاً، رابعاً و خامساً، اساس حرف را اصلاً به هم می ریختند. هیچ کس نمی گفت چرا. خب؛ اگر کسی طرفدار آن نظریه بود، می رفت در درس خود یا در حاشیه ای که به تقریرات استاد می زد، می نوشت که من این حرف استاد را قبول ندارم. تقریرات امام در بعضی از بخشها، چاپ شده است. شما نگاه کنید، در موارد بسیاری، امام مبانی بزرگان قبل از خود را خرد کرده و مبنای جدیدی به جای آنها گذاشته اند. آن وقت محشی که شاگرد امام و تقریرنویس است، در موارد متعددی حاشیه زده و به امام اشکال کرده که این فرمایش ایشان درست نیست و همان حرف مثلاً صاحب مبنای قبلی درست است. نه صاحب مبنای قبلی در نظر کسی کوچک می شود، نه کسی به امام اعتراض می کند و نه کسی به محشی که شاگرد امام است، اعتراض می کند. این طبیعت حوزه است. من یاد نمی رود، دوران قبل

از انقلاب در این مجالسی که با دانشجویان و بعضی از فعالان سیاسی چپ تشکیل می شد، اگر کسی حرفی می زد که با مبانی مارکسیسم اندک مخالفت و مساسی داشت، استدلال لازم نبود، می گفتند این حرف باطل و غلط است! همان که در قرآن می گوید: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (1). چون این را شنیده اند، بر آن پای می فشردند و براساس آن هر حرف منطقی را باطل می کردند. تحجّر در آن جا بیشتر است.

در دیدار اعضای انجمن اهل قلم _ 1381/11/7

ص: 127

1- . سوره ی زخرف، آیه ی 22. بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ» «بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم..»

گاه انسان می بیند هنرمندی يك جا چقدر خوب بازی کرده و جای دیگری با يك فیلمنامه ی سست ناپیوسته ای که ضعیف تألیف شده، اصلاً خودش را هم خراب کرده است! باید هنر را فاخر کرد؛ یعنی باید همّت بر این گماشت که هنر فاخر شود.

دومین مطلبی که باید توجه شود، جهت است. هنر، جهت دارد... برادر عزیزمان، فرمودند: هنرمند بد نداریم، همچنانی که آخوند بد نداریم. من می خواهم بگویم از هر دوی شان، انسان بد داریم؛ هم آخوند بد، هم هنرمند بد. چرا آخوند بد نداریم. آن مطلبی هم که از قول حاج شیخ عبدالکریم نقل کرده اند، ایشان یزدی گری سیاسی کرده و این حرف را زده است؛ وّالّا نه، آخوندهایی که آخوند بودند، ملاً و مجتهد هم بودند و اصلاً درس خوانده بودند، عمله ی ارباب قدرت و استعمارگرها شدند و پدر مردم را درآوردند؛ پدر خود ما را هم درآوردند! مگر کم داشتیم از اینها؟! من يك وقت از مشهد نامه ای از سرِ درد دل به امام نوشتم که از چند طرف زیر فشاریم: یکی از طرف ساواک، یکی از طرف فلان مسأله، یکی هم از طرف بعضی از هم لباسهای خودمان. این نامه را با زحمت زیاد برای ایشان فرستادم. ایشان در جواب، نامه ی مختصری نوشته بودند. بعد از دو سه مورد که جواب داده بودند، نوشته بودند: اما آن مسأله ی سه چیزی که ذکر کردید، این جا هم

همان طور است! مسأله، این گونه است. نمی شود گفت هنرمند بد هم داریم، بلکه هنرمندان خائن و بدخواه هم داریم. من در شرح حال جان اشتاین بك - نویسنده ی امریکایی که اول خوشه های خشم و آن کارهای کذایی را بیرون داده - خواندم که در اواخر زندگی اش آثاری مغایر با آثار اولیه اش نوشته است. یعنی در زمانی که همه انتظار داشتند آثاری با همان روح کارهای قدیمی اش عرضه کند، درست عکس آن را عرضه کرده است! بعد معلوم شد که کمپانیها دَمش را دیده اند و به او پول داده اند که این طور بنویسد! ما خودمان هم از این قبیل داشتیم؛ این طور نبوده که نداشته باشیم. ما آدمهایی در وادی هنر داشتیم که آن چنان مذهبی و تند بودند که ما می گفتیم: «یا لیتنا کنا معك!» بعد ناگهان دیدیم که اصلاً طور دیگری شدند و صدوهشتاد درجه چرخش داشتند! هنرمند خوب، هنرمند بد، همه نوع داریم. مهم این است که جهت هنر حفظ و رعایت شود.

در دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر (1382/03/05)

ص: 129

عده بی که در آن زمان، بعد از روزهای آغازین جنگ، آیه ی یأس می خواندند، به من کاغذی دادند - که من هنوز عین آن کاغذ را در سندهای خودم دارم و نگه داشته ام - که در آن کاغذ، فهرست شاید هفده، هجده نوع هواپیما - اعم از جنگنده و ترابری - آمده بود و کنار هر کدام از این هواپیماها نوشته بودند که تا چند روز دیگر می تواند حضور داشته باشد و خدمت رسانی کند؛ بیشترین مدت خدمت رسانی مربوط بود به هواپیمای سی 130، که حدود بیست و اندی روز می توانست کار کند؛ مثلاً برای اف 5، ده روز؛ برای اف 14، سه روز کار مشخص شده بود! این در حقیقت معنایش این بود که فاتحة مع الصلوات! دنبال جنگ نباشید؛ نمی توانیم ما؛ با این وسائل جنگنده ما نمی توانیم بجنگیم. این کاغذ را رسماً به من دادند؛ چون من نماینده ی امام بودم. در همان مرکز فرماندهی در ستاد مشترک، آن زیرزمین، همیشه جمعی آن جا بودند؛ آن جا رئیس جمهور و دیگران می آمدند؛ از من خواهش کردند که وارد يك بخش شوم؛ وارد شدم و دیدم که چند نفر از افراد سرشناس - که شما همه شان را می شناسید - آن جا جمع هستند. آنها گفتند ما لازم است با شما جدی صحبت کنیم؛ صحبت جدی شان همین بود که آن کاغذ را به من دادند. من هم حقیقتش هول کردم و فردای آن روز، آن کاغذ را خدمت امام بردم و گفتم اینها این جوری می گویند؛ امام فرمودند اعتنا نکنید؛ شما می توانید.

در دیدار فرماندهان نیروی هوایی در پایگاه شهید نوژه همدان (1383/04/18)

در سفری که به کردستان و آذربایجان غربی کرده بودم و با مردم سنندج و مهاباد و عزیزان گُرد و روحانیون و روشنفکرهای آن مناطق دیدار داشتم، آنها نسبت به امام و انقلاب اظهار اخلاص می کردند، که حقیقتاً تودهنی محکمی به دشمنان و مدعیان و تفرقه افکنان بود. وقتی به تهران برگشتم، خدمت امام رسیدم و شرح آن دیدارها را برای ایشان گفتم. دیدم دل منور آن مرد روحانی شاد شد و آثار آن در چهره ی پاک و مطهر او آشکار گردید.

نظر امام (ره) از اول همین بود که مردم با انقلاب و اسلام همراهند؛ چون مسلمان و مؤمنند. آن کسی که با انقلاب و جمهوری اسلامی موافق نیست، ضد اسلام است؛ و الا جمهوری یی که بر مبنای اسلام تشکیل شده است، چرا باید مورد مخالفت کسی قرار بگیرد که معتقد به اسلام است؟! کسانی که با انقلاب اسلامی مخالفت می کنند، با اسلام بدند.

در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم گُرد از استانهای گُردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه (1386/4/13) ۱

ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خوب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقاهتی دارد، ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پیش از این، در مشهد گفتم که مرحوم آ‌شیخ مجتبی قزوینی (رضوان الله تعالی علیه) مشرب ضدیت با فلسفه ی حکمت متعالیه، مشرب ملاصدرا، داشت - ایشان شدید، در این جهت خیلی غلیظ بود - امام (رضوان الله علیه) چکیده و زبده ی مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمینه ی فلسفی اش، در زمینه ی عرفانی هم همینجور است. خوب، مرحوم آ‌شیخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود. ترویج هم از امام کرد؛ ایشان بلند شد از مشهد آمد قم، دیدن امام. مرحوم آ‌میرزا جواد آقای تهرانی در مشهد جزو برگزیدگان و زبندگان همان مکتب بود، اما ایشان جبهه رفت. با تفسیر حمد امام که در تلویزیون پخش میشد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ایشان، هم مرحوم آقای مروارید، اما حمایت میکردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سیاسی، اجتماعی، رفاقتی، با هم مأنوس؛ همدیگر را تحمل میکردند. در قم باید اینجوری باشد.

در دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلغان و پژوهشگران حوزه های علمیه کشور (1386/9/8)

بینید، خرمشهر وقتی آزاد شد، خب، خیلی پیروزی بزرگی بود - آنهایی که درست یادشان هست، سال 61 - خیلی کار عظیمی بود؛ هم از لحاظ سیاسی مهم بود، هم از لحاظ نظامی بسیار پیچیده و مهم بود، هم از لحاظ اجتماعی و نگاه عمومی و دل مردم، چقدر مهم بود و تأثیر داشت. از همه جهت کار عظیمی بود. همه، از جاهای مختلف آمدند. من آن وقت رئیس جمهور بودم. آقایان رؤسای جمهور چندین کشور - پنج شش تا، هفت تا کشور - آمدند اینجا با ما ملاقات کردند و صریحاً به ما گفتند که الان دیگر وضع شما با گذشته فرق میکند؛ بعد از این فتح بزرگی که انجام گرفت. یعنی اینقدر ابعاد داخلی و خارجی این حادثه عظیم بود. امام واقعاً يك معلم بود. امام يك معلم اخلاق بود. تا این حادثه ی عظیم، با این عظمت، با این حجم پیدا شد، از همان ساعت اول در خیابان اثرش در روحیه ی مردم فهمیده شد، امام فوراً درد را احساس کرد، درمانش را بلافاصله داد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این معنایش این بود که فرماندهان مسلحی که این همه سختی کشیده بودند، این همه رنج برده بودند، آن خون دلها را خورده بودند، چقدر شهیدهای خوب و بزرگ ما در همین فتح بیت المقدس دادیم، بر اثر این همه مجاهدت، حالا این کار بزرگ انجام گرفته، اینها مغرور نشوند. سیاسیونی که در مساند قدرت نشسته اند، از این پیروزی بزرگی که در عرصه ی سیاسی برایشان پیدا شد، بر اثر این حادثه مغرور نشوند: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (1).

در دیدار اعضای هیئت دولت 1388/06/18

ص: 133

1- . سوره ی انفال، آیه ی 17. و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.

از اول انقلاب در بین همین گروه‌هایی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سالهای مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلاف‌هایی به وجود آمد. امام (رضوان الله تعالی علیه) با همه‌ی این اختلافات يك جور برخورد نکرد. همان طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام (رضوان الله علیه) هم همین جور بود؛ یعنی اول با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضاء کرد، برخورد کرد. يك گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آنها بود، يك گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه‌ی قصاص آن حرکت را انجام دادند، يك گروه حتی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از اینها امام يك نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست وزیر بود، رئیس جمهور بود، حتی بعدها در اواخر عمر امام (رضوان الله علیه) در سطوح بالاتر از رئیس جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمیشود با اینها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خب، اینجور شد دیگر؛ این انشعابها پیش آمد. بعضی واقعاً با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهك منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان

ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با اینها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسئله، مسئله ی رسوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلك است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهایی است که در اختلافات بنیانی است.

خطبه های نماز جمعه ی تهران 1388/6/20

ص: 135

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

